

# خرمدینان

نهضتی که اصطلاح خرمی و خرم‌دینی بآن اطلاق می‌شود چنانکه از قراین مشاهده می‌گردد جنبشی دینی و سیاسی بود که در قرن دوم هجری اندکی پس از کشته شدن ایومسلم ظاهر شد. از دوره مأمون یک نهضت مذهبی و سیاسی دور از مرکز خلافت ، در آذربایجان به پیشوائی مردی بنام جاویدان بن سهل پیدا شد . این فرقه از بازماندگان فرق پیش از اسلام در ایران و قائل به تناسخ بودند . در کتابهای اسلامی این فرقه را محمره (سرخ جامگان) هم لقب داده‌اند .  
بعضی خرمیه را از پیروان شروین بن سرخاب از شاخه کیوسیه از آل باوند شمرده‌اند<sup>۱</sup> این نسبت نبایستی بی وجه باشد زیرا کیوس برادر انوشیروان و پسر قباد مزدکی مذهب بود و بهمین دلیل به دست برادرش خسرو انوشیروان کشته شد .  
نخستین بار که نامی از آنان در تاریخ میاید ، در وقایع سال

۱ - محمد جواد مشکور ، تاریخ مذاهب اسلام ، ص ۱۹۲ .



۱۳۷ هجری است . بنا بگفته نظام الملك<sup>۲</sup> «چون ابو جعفر منصور بودوانیق ، به بغداد ، ابومسلم صاحبالدوله را بکشت ، در سال صد و سی و هفت از هجرت محمد صلی الله علیه وسلم ، رئیس بود در شهر نیشابور ، گبر ، نام او سینباد و با ابومسلم حق صحبت و خدمت قدیم داشت ، و ابومسلم او را بر کشیده بود و به درجه سپهسالاری رسانیده . پس از قتل ابومسلم خروج کرد و از نیشابور با لشکری به ری آمد ، و گبران ری و طبرستان را بخواند ، و دانست که مردمان کوهستان و عراق از درمی نیم درم (یعنی پنجاه درصد) رافضی و مزدکی اند خواست که دعوت آشکارا کند اول بار عبیده حنفی را ، که از قبل منصور عامل ری بود ، بکشت و خزینه ها که ابومسلم به ری نهاده بود برداشت : و چون حال او قوی گشت طلب خون ابومسلم کرد ، و دعوی چنان کرد که رسول ابومسلم است به مردمان عراق و خراسان ، که ابومسلم را نکشته اند ، ولیکن چون قصد کرد منصور به کشتن او ، او نام مهین خدای ، عز و جل ، را بخواند ، کبوتری گشت سپید و از میان هر دو دست او بپرید و اکنون در حصارى است از مس کرده ، و با مهدی و مزدک تشسته ، و اینک هر سه بیرون می آیند : مقدمه ابومسلم خواهد بودن ، و مزدک وزیر است و کس و نامه ابومسلم به من آمد .

چون رافضیان نام مهدی شنیدند و مزدکیان نام مزدک ، از رافضیان و خرمدینان خلقی بر وی گرد آمدند . . . . و با خرمدینان گفتی که مزدک شاعری شده است ، مرشما را می فرماید که با شاعیان دست یکی کنید با گبران چنان گفتی و باشاعیان غالی و خرمدینان چنین ، تا هر سه گروه را راست میداشتی و چندین

۲ - خواجه نظام الملك ، سیاست نامه (سیرالملوک) .



سپهسالاران منصور را بکشت و لشکرها را بشکست تا بعد ۷ سال  
 جهور عجلی را به جنگ او نامزد کردند .  
 جهور لشکر خوزستان و پارس را گرد کرد و به سپاهان  
 آمد و حشر سپاهان و تازیان قم و عجلیان کره<sup>۳</sup> را با خود ببرد  
 و به در ری شد . . . . در میان مبارزی سینبک بر دست جهور کشته  
 شد ، و مذهب خرم دینی باگیری و تشیع آمیخته شد و بعد از آن  
 در سر با یکدیگر می گفتندی تا هر روزی پرورده تر می شد ، تا به  
 جایگاهی رسید که این گروه را مسلمانان و گبران خرم دین  
 می خواندند<sup>۴</sup> . . . .» و در جای دیگر گوید : «به هر وقتی که  
 خرم دینان خروج کرده اند باطنیان با ایشان یکی شده اند و ایشان  
 را قوت داده و هرگاه که باطنیان خروج کنند، خرم دینان با ایشان  
 یکی شوند و به تن و مال ، ایشان را قوت دهند ، که اصل مذهب  
 هردو در دین و در فساد و معنی یکی است .

در سنه اثنی و ستین و مائه (۱۶۲) ، در ایام مهدی ،  
 باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علم خوانند یعنی محمره ،  
 قوتی گرفتند عظیم و با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند :  
 «ابومسلم زنده است ما ملک بستانیم و بدو باز دهیم» . پسر  
 ابوالفرانواسه<sup>۵</sup> ابومسلم را مقدم خویش کردند و تازی بیامدند .  
 و همه حرامها حلال داشتندی ، و زنان ایشان بریکدیگر مباح بودی .  
 پس مهدی به اطرافها نامه ها نبشت تا با عمر بن العلاء که والی  
 طبرستان بود ، دست یکی کنند و به حرب ایشان شوند . برفتند و  
 بپراکندند این جمع را . . . .» . در مجمل فصیحی در مورد واقعه سال

۳ - کره یا کرج ، شهری میان همدان و اصفهان معروف به کرج ابودلف .

۴ - خواجه نظام الملک ، سیاست نامه ، ص ۳۱۹-۳۲۰ .

۵ - نواده .



۱۶۲ همچنین آورده : « ابتدای خروج خرم‌دینان در اصفهان (بو) و باطنیان با ایشان یکی شدند و از این تاریخ تا سنه ثلث ما بسیار مردم بقتل آوردند . »<sup>۶</sup> اگر این روایت که در سیاست نام و مجمل فصیح آمده صحیح باشد میتوان گفت که خرم‌دینان قبل ظهور جاودان و بابک همواره در شهرها و روستاها آشکارا شور کرده و آئین خویش را تبلیغ نموده‌اند .

ابن ندیم گوید :<sup>۷</sup> « خرمیان دو گروهند . خرمیان اول نامشان محمره بود و در اطراف کوهستان میان آذربایجان ارمنستان ، شهرستان دیلم ، همدان ، دینور ، و همچنین میان اصفهان و اهواز پراکنده و مجوسسانی بودند که باین کیش گروید و به لقطه شهرت یافته و رئیسشان مزدک باستانی است . »

بنابر روایت دینوری : « در سال ۱۶۲ ه طایفه محمره (سر جامگان) در گرگان خروج کردند، عمر بن علاء بسوی آنها شتافت و آنان را پراکنده ساخت و این واقعه در زمان خلافت مهدی پسر منصور بود . »<sup>۸</sup> و در جای دیگر گوید : « چون سال ۱۹۲ فرا رسید «خرمیان» در سرزمین جبال برای نخستین بار خروج کردند محمد امین ، عبدالله بن مالک خزاعی را به سوی آنها فرستاد که گروه انبوهی از آنها را بکشتند و بقیه در شهر پراکنده شدند . »<sup>۹</sup>

ظاهراً طبری و دینوری آغاز کار خرمیان را در آذربایجان از سال ۱۹۲ هجری نوشته‌اند ، نظام‌الملک مینویسد : « در آن وقت

۶ - فصیح‌الدین محمد خوافی ، مجمل فصیح ، ص ۲۳۰ .

۷ - ابن ندیم الفهرست ، ص ۴۰۶ .

۸ - ابوحنیفه دینوری ، اخبار الطوال ، ص ۴۰۳ .

۹ - همان کتاب ، ص ۴۰۸ .



به هارون الرشید به خراسان بود ، دیگر باره خرمدینان خروج کردند از ناحیت سپاهان از ترمذین و کاپله و فابک و از دیگر ووستاها و قومی بسیار از ری و همدان و دشت بیه<sup>۱۱</sup> بیامدند و به آنها پیوستند . عدد ایشان بیش از صد هزار شد ، هارون عبدالله بن مالک را از خراسان با بیست هزار سوار به جنگ ایشان فرستاد . ایشان از او بترسیدند و به جایگاه خویش شدند ، و به هارون بشت<sup>۱۲</sup> که مرا از ابودلف نگزیرد<sup>۱۳</sup> جواب آمد ، که «فرمانبردار باش» پس هر دو دست یکی کردند و خرمدینان دیگر باره عشوہ باطنیان قومی بسیار جمع شدند و دست به فساد و ارت بردند .

ابودلف عجلی<sup>۱۴</sup> و عبدالله ناگاه تاختن بردند و ایشان را اقل یافتند ، خلقی بیحد از ایشان بکشتند ، و زن و فرزند ایشان را به بغداد بردند و به مزید بفرخواستند .<sup>۱۴</sup>

ابوالمظفر اسفراینی در بیان فرقی که اهل بدعت هستند خود را منسوب به دین اسلام می‌شمارند خرمیه را نام می‌برد ، گوید: «دو گروهند فرقه‌ای از ایشان پیش از دولت اسلام بودند ایشان مزدکیانند . گروه دوم خرمیانند که در دولت اسلام شکار شدند مثل بابکیان و مازیاریان و ایشان را محمره نامیدند .»<sup>۱۵</sup>

۱۰ - ظاهراً همان دشتی یا دستبی یا دستباست که میان قزوین و همدان قع شده است .

۱۱ - عبدالله بن مالک .

۱۲ - از یاری وی ناگزیرم و بدو نیازمندم .

۱۳ - قاسم بن عیسی بن ادریس بن معقل عجلی از امراء و دلاوران مشهور

ب متوفی ۲۲۶ هـ بغداد .

۱۴ - خواجه نظام‌الملک ، سیاستنامه ، ص ۳۶۰ .

۱۵ - ابوالمظفر اسفراینی ، التبصر فی الدین ، ص ۷۹-۸۰ .



ابو منصور عبدالقاهر بغدادی در بیان اباحیانی که از خرم-  
دینان بودند و بیرون بودندشان از اسلام اینطور می نویسد: «آنان  
دو دسته اند، دسته ای از ایشان پیش از اسلام بودند مانند مزدکیان  
که همه کارهای زشت و ناروا را روا دانسته اند، گفتند که مردمان  
باید در مال و زن انباز و شریک باشند و فتنه آنان همچنان ادامه  
داشت تا اینکه انوشیروان ایشان را بکشت گروه دیگر در اسلام  
پدید آمدند و آنان دو دسته اند: بابکیه و مازیاریه و هر دو  
ایشان معروف به محمره اند».<sup>۱۶</sup>

سید مرتضی بن داعی حسنی گوید: از جمله فرق که در  
زمان ما دعوی شیعت گری کنند چهار فرقه بیش نباشند که فرقت چهارم  
را امامیان گوید و میافزاید «... بدان که این قوم را در هر موضعی  
بلقبی خوانند در بلاد اصفهان و تواحی آن خرمیه و در قزوین و  
ری مزدکی و سنبادی، و در ماهین<sup>۱۷</sup> محمره و در آذربایجان  
قولیه و در ماوراءالنهر مغان».<sup>۱۸</sup>

قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت، تعلیمات خرم دینان که  
در سرزمین پهناوری در ایران و آسیای میانه و نقاط دیگر انتشار  
یافت و در میان مردم همردیف با آن یک سلسله جریانات الحادی نیز  
وجود داشته است، از قبیل: فرقه های باطنیه، قرامطه، ابو مسلمیه،  
محمره و غیره، آنها همیشه در موقع مبارزه بخاطر منافع اجتماعی  
خویش نیروهای خود را علیه بهره کشی فئودالی و عاصیان خارجی متحد

۱۶ - عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام) ترجمه  
محمد جواد مشکور ص ۱۹۲.

۱۷ - مراد از ماهین «ماه کوفه» حاکم نشین کرمانشاه و دینور، «ماه بصره»  
حاکم نشین نهاوند و بروجرد میباشد.

۱۸ - سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام  
ص ۱۸۰ و ۱۸۱.



می نمودند . با وجود آنکه تعلیمات این فرقه ها از لحاظ نظر وجه مشترك نداشته است ، طبیعی است که این تعلیمات الحادی تأثیر مقتضی در اساس تعلیمات خرم دینان نموده است .

بهر صورت باید گفت شورشهای مختلفی که در قرون اولیه اسلامی در ایران بوقوع پیوست بیشتر انگیزه های اقتصادی و اجتماعی و موجبات ملی و سیاسی داشته است نه فقط مذهبی ، ولی اطلاعات ما درباره نهضت های مذکور ، که بیشتر در لباس دین بعنوان عکس العمل ایرانیان برپا میشد ، بیشتر از طریق اسلامی یعنی از طریق مخالفان این فرق کسب گردیده است و همین امر سبب شده که در این مورد نیز همانند اغلب موارد صرفاً تصور مبهمی داشته باشیم ، حتی آن نهضتی که اصطلاح خرم دینی به معنی واقعی کلمه بآن اطلاق میشود وحدت نداشته و شامل آراء مختلفی می گشته که در جنب عقاید دینی هدفهای اجتماعی را نیز تعقیب می کرده است . تمام این مطالب حاکی از اینست که تعلیمات خرم دینان از لحاظ نظری جریان واحد دارای جنبه سیاسی نبوده بلکه پدیده مرکب و جامعی بوده که بسیاری از عناصر سایر جریانات مذهبی را جذب و جمع کرده بوده است . در هر حال محور و مدار آن نیز شامل قیام پرهیجانی میشود که در فواصل سالهای ۲۰۱ تا ۲۲۳ هـ رخ داده و مرکز جغرافیائی آن در قلعه بند<sup>۱۹</sup> بوده و رهبری آن را نیز بابك عهده دار بوده است .

وجه تسمیه

مورخین درباره وجه تسمیه این طایفه به خرمیه توجیحات

۱۹ - بند بتشدید ذال : منطقه ای میان آذربایجان و اران که بابك خرمی در

دوران معتصم از آنجا خروج کرد . حسن بن ضحاک گفته است :

لم یدع بالبدمن ساکنه غیر امثال امثال ارم (یعقوبی، البلدان حاشیه، ص ۴۷) .



مختلفی کرده‌اند. از آن جمله سمعانی خرمیان را مشتق از کلمه خرم (بضم خا و تشدید رای مفتوح و در پایان آن میم) نسبت است بطایفه‌ای از باطنیان که بایشان خرم‌دینان می‌گویند یعنی دین ایشان آن چیزی است که بخواهند و آرزو کنند و این لقب را به آن داده‌اند که محرمات را از خمرولذات دیگر و زناشوئی با محارم و آنچه را از آن بهره میگیرند مباح میدانند. چون در این اباحت همانند مزدکیان از مجوسند که در روزگار قباد بیرون آمدند و همه زنان و محرمات دیگر را مباح دانستند تا اینکه انوشیروان پسر قباد ایشان را کشت بدین شباهت ایشان را خرم‌دینیه گویند چنانکه مزدکیه گفته‌اند.<sup>۲۰</sup>

در کتاب المقالات و الفرق آمده: «خرم‌دین از دو کلمه خرم و دین تشکیل شده است. خرم لفظی است فارسی که دلالت بر چیز لذت‌آور و پر ارج میکند، که انسان با آن آسوده میگردد و این همان کلمه عربی است. مقصود از این نام مسلط ساختن مردم بر چیزهای لذت‌آور و خواستن و چگونگی شهوتها است و برچیدن بساط و ظایف دینی از گردن پندگان.»<sup>۲۱</sup>

نظام الملك در وجه تسمیه این فرقه گوید: «چنان بود که زن مزدك، خرمیه بنت فاده بگریخته بود از مداین با دو مرد، و به روستای ری آمده و مردم به مذهب شوهر میخواند. در سر با این دو مرد، تا باز خلقی بسیار در مذهب او آمدند از گبران و مردمان ایشان را خرم‌دین لقب دادند، و لیکن پنهان داشتندی این مذهب، و آشکار نیارستندی کرد، و بهانه‌ای می‌جستند، به

۲۰ - سمعانی الانساب، ص ۱۹۶.

۲۱ - سعد بن عبدالله بن خلف الأشعری القمی، المقالات والفرق، فقرة ۹۲،

ص ۴۴ و ص ۱۸۶.



همه روزگار تا خروج کنند و این مذهب آشکار کنند .<sup>۲۲</sup>»

ابوالفرج بن الجوزی در این باره گوید: «خرم و خرمیان کلمه بیگانه (فارسی) است در باره چیزی گوارا و پسندیده که آدمی بدان میگرداید و مقصود از این نام چیره شدن آدمی بر همه لذتها و جستن هرگونه شهوتیست که باشد و درهم نوردیدن بساط تکلیف و از میان بردن فرمانهای شرع در میان مردم و این نام لقبی بود برای مزدکیان و ایشان اهل اباحت از مجوس بودند که در روزگار قباد پدید آمدند و زنان و محرمات را مباح دانستند و هر ناشدنی را حلال کردند و به واسطه همانندی کارشان با آرزوهای این مذهب، ایشان را بدین نام خوانند هرچند که در مقدمات با ایشان مخالف بوده باشند .<sup>۲۳</sup>»

در کتاب المقالات والفرق، الخرمینیه و المزدکیه، الجومدینیه المرتکبیه آمده و گوید این فرقه اهل غلو و به تشیع وابسته اند.<sup>۲۴</sup> البته در اینکه این توجیهات مطابق واقع باشد جای تردید است و ظاهراً براساس يك لغت سازی عامیانه میباشد .

کلمه خرمی در Depont, Confréries<sup>۲۵</sup> جرمی آمده و در شرح مواقف<sup>۲۶</sup> «الخرمی» که چنین برمیآید همه آنها معروف است .

ابن الندیم<sup>۲۷</sup> «الخرمیه و بابك الخرمی» نوشته که البته در چاپهای جدید تصحیح گردیده و خرمیه و بابك خرمی آورده شده است. ولی

۲۲ - خواجه نظام الملک، سیاستنامه، ص ۳۱۹ .

۲۳ - ابوالفرج بن الجوزی، نقد العلم والعلماء او تلبیس ابلیس، ص ۱۰۴-۱۰۵ .

۲۴ - سعد بن ابی خلف الاشعری، المقالات والفرق، (فقره ۱۲۷)، ص ۶۴ .

25 - Depont Confréries, P. 47 .

۲۶ - شرح مواقف، ج ۳، ص ۲۸۹ .

۲۷ - الفهرست، ابن الندیم، ص ۳۴۲ .



باید گفت در این مورد نیز تغییر نام خرمیه به حرمیه (مشتق از حرام) یقینی است .

Van Vloten فانفلوتن<sup>۲۸</sup> مینویسد اصل خرم از «خرام» فارس است . شاید با احتمال یاقوت این اسم منسوب به شهر «خرام» باشد که بابك از آنجا برخاسته است .

مقدسی از کوهی بنام «خرمیه» نام میبرد که مسکن این فرقه بوده است<sup>۲۹</sup> و ابن بلخی روایت میکند که مسلمیه را خرم دیتییه نیز میگویند و در بلخ قریه‌ای از ایشان بنام خرم‌آباد موجود بوده است .<sup>۳۰</sup>

عده‌ای دیگر کلمه خرمیان را مشتق از ناحیه‌ای (روستائی) به نام «خرم» نزدیک اردبیل می‌دانند ، یعنی از نام محلی که این جماعت در آن پایه‌گذاری شده است<sup>۳۱</sup> . این توجیه نیز از اینرومورد تردید است که اولاً این مکان سهم مهمی در توسعه و تبلیغ این دین نداشته است ، ثانیاً اخبار موجود محل های دیگری را باین نام ذکر کرده (خرم‌آباد - خرم دره - خرم بیشه) که اثری در انتشار این دین نداشته و در مقابل مکانهایی نام برده شده که لفظ

28— Van volen, «عنوان مقاله» in Encyclopedia of Religion and Ethics, Vol. VIII .

۲۹ - البدء والتاریخ، مقدسی، ص ۳۸۹ (رك : اصول‌الدین بغدادی ص ۳۲۳ نظام‌الملک سیاستنامه . ص ۲۹۸، ابوالحسن اشعری ، مقالات‌الاسلامیین و اختلاف‌المصلین ص ۴۳۸ .

۳۰ - به نقل از تاریخ افغانستان ، عبدالحی حبیبی ، جلد اول ، ص ۳۰۱ .

۳۱ - مرآة‌الاطلاع، ج ۱، ص ۳۴۹، وطبری، ج ۳، ص ۱۲۳۳-۱۲۰۱ و نیز،

رك معجم‌البلدان جلد ۲، ص ۴۲۷ و نیز :

Samuel Margoloth, in Der E. I, II, 1047 f .



خرمی نمیتواند منسوب به آنها باشد، ولی هم از جهت پیدایش و هم در توسعه این دین حائز اهمیت بوده‌اند. نکته‌ای که به نظر میرسد این است که اگر الفاظی چون خرمی و خرمیه منسوب به مکان باشند در مورد ترکیب های خرم‌دین یا خرم‌دینان دیگر نسبت مکانی مطرح نیست و چنین ترکیبی براساس مفاهیم و احکام دین به وجود آمده است و چون از قدیم لفظ خرم دین و مانند آن به کار رفته به نظر می‌رسد وجوه تسمیه‌یی که لفظ خرم را متوجه آداب و سنن این مذهب می‌دانند درست‌تر باشد. ولی علت کلی اینکه چرا نام خرم‌دین و خرمی به آنها اطلاق میشود بهیچ وجه روشن نیست چه یکی از دعاة عباسی بنام عمار بن یزید<sup>۳۲</sup> در سال ۱۱۸ هـ، اباحه زنان را رایج نمود، روزه و نماز و حج را از میان برداشت و آنها را بدین تأویل کرد: «صوم عبارت از خودداری از ذکر نام امام، صلاة درود بر او، و حج توجه بسوی او می‌باشد» عقاید او نیز بنام عقاید خرمی معروف گشته است.<sup>۳۳</sup>

بهر حال آنچه از قراین مشاهده میشود این است که شاید اینان بازماندگان مزدکیان زمان ساسانی باشند که در دوره اسلامی باین نام خوانده شدند و از زمان ساسانیان در نواحی دور افتاده ایران و در کوهستانهای مغرب و مرکز و شمال غربی ایران پنهان میزیسته‌اند و در دوره اسلامی اصلاحاتی در روش مزدک نموده، و با اصول دین اسلام تداخل کرده و نام «خرم‌دین» را برگزیده و چنان مینمایند که این ترکیب تقلیدی از ترکیب «به دین» بوده

۳۲ - معروف به خداهش .

۳۳ - مطهر بن طاهر مقدسی، البدع والتاریخ، ج ۱، ص ۱۴۳ و ج ۴، ص ۲۴ و

نیز ابن حزم، الفصل، ج ۱ ص ۳۴، ابن الندیم، الفهرست، ص ۳۴۲، ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۶، طبری، محمد جریر، الرسل والملوک ردیف ۲، ص ۱۵۸۸ .



است که در مورد دین زرتشت می‌گفته‌اند<sup>۳۴</sup> و اینکه برخی گفته‌اند که اصطلاح خرم‌دین از آنجاست که این گروه همه لذایذ را مباح و روا می‌دانسته‌اند بیشتر چنین بنظر می‌آید که اینگونه گفته‌ها آلوده به تهمت و افتراست و همچنین تغییر نام خرمیه به حرمیه<sup>۳۵</sup> نتیجه و معلول مناقشات دینی اسلامی در رد این فرقه می‌باشد.

### عقاید و آداب خرم‌دینان

بطوری که از اکثر منابع استنباط می‌شود مذهب اینان مزجی از عقاید و آراء مختلف بوده است در درجه اول مورخین<sup>۳۶</sup> یکی از پایه‌های مسلك ایشان را عقاید زرتشتی میدانند و جزئیات تعلیمات آنها نیز این نکته را تأیید میکند.

نوبختی از علمای قرن سوم هجری در بیان فرق شیعه گوید «دسته‌های کیسانیه و عباسیه و حارثیه که خرم‌دینان از ایشان پدید آمدند<sup>۳۷</sup>...» و می‌افزاید «گزافه‌گوئی را خرم‌دینان آغاز کردند که گفتند امامان در عین حالی که خدایند و پیامبر، فرستادگان خدا و فرشتگان نیز می‌باشند. آنان در پیرامون صور ظلی و تناسخ روان سخنها گفتند و قائل به دور (گردش روان

۳۴ - دکتر صدیقی این توجیه را ظاهرترین توجیه بحساب می‌آورد : Ghilam Hossein, Sadighi les Mouvements Religieux Iraniens an II et III Siecle de l'hegerie. Paris, 1938.

۳۵ - حرمیه مشتق از حرام ، (ابن‌الندیم ، الفهرست ، ص ۳۴۲) .

۳۶ - بلاذری ، فتوح البلدان ، ص ۳۶۹ ، و نیز ابن‌الندیم ، الفهرست ، ص ۳۴۲ و

ص ۳۴۴ ، مطهر بن طاهر مقدسی ، البدء والتاریخ ، ج ۱ ، ص ۱۴۳ ، ج ۲ ، ص ۲۰ و ج ۴ ص ۲۶ ، ابن‌اثیر ، الکامل فی التاریخ ، ج ۶ ، ص ۱۱۱ .

۳۷ - نوبختی ، فرق‌الشیعه ، ص ۶۰ فقره ۷۶ (قدیمترین کتاب در بررسی

شعبات مذهب شیعه) .



در بدنها شدند) و روز رستاخیز و بازپسین و شمار را باطل شمردند. ایشان چنین پنداشتند که سرائی جز این گیتی نیست و معنی قیامت و رستاخیز بیرون شدن روان از تن و اندر آمدن در بدنی دیگر است. اگر نیکوکار باشند نیکی بینند و اگر بدرفتار بودند به رنج و بدی افتند، و به تنهایی که اندرآمده اند شادمان زیسته و یا در شکنجه و آزار باشند. چنان پندارند که آن بدنها بهشت و دوزخ ایشان و چندان که زیند از پیکری به پیکر دیگر جای بجای شوند. چون در تنهای مردمان نیک سرشت در آیند شادکام و نیک انجام باشند، و اگر در پیکرهای زشت چون سگان و بوزینکان و خوکان و ماران و کژدمان و خزدوکان و سرگین گردانان جای گزینند در رنج و آزار باشند و شوربخت و بدفرجام گردند و پیوسته از پیکری به پیکر دیگر جای به جای شوند و در رنج و سختی جاودان بمانند. باری این معنی بهشت و دوزخ در نزد ایشان است و روز بازپسین و رستاخیز و بهشت و دوزخی را جز این باور ندارند و گویند پاداش و کیفر به اندازه نیکیها و گناهان و اقرار و انکاری است که به امامان خود کنند. چون تن و پیکری که جایگاه روان است تباهی پذیرد و به نیستی گراید، روان در کالبدی دیگر اندر آید و در آن شادکام یا دژکام باشد، و معنی بازگشت مردگان در نزد ایشان این است. گویند چون تن که کالبد و جایگاهی از بهر روان بیش نیست و به مانند جامه ایست که هرگاه کهنه و پوسیده شود آنرا دور افکنند و جامه دیگر پوشند و یا خانه‌ای را ماند که در وقت ویرانی آنرا ترك کنند و خانه دیگر سازند و از اینروی پاداش و کیفر بر روان باشد، زیرا تن ره نیستی سپرد و تباهی پذیرد.



در این باره سخن خداوند را گواه آورند که فرمود: «**فی ای صوره ماشاء رکبک**»<sup>۳۸</sup> یعنی ترا در هر پیکری که خواهد در آورد و نیز: «**و مامن دآبه فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امه امثالکم**»<sup>۳۹</sup> یعنی: نیست چارپائی در زمین و نه پرنده‌ای که به بالهای خود پرواز کند مگر اینکه امتهائی مانند شما هستند، و نیز: **وان من امه الا خلا فیها نذیر**.<sup>۴۰</sup> یعنی: نیست امتی مگر اینکه برای ایشان پیغمبری آمده باشد.

بنابراین گویند که همه پرندگان و چارپایان و درندگان نخست امتهائی از مردمان بودند که خداوند پیغمبرانی را در میان ایشان برانگیخت و بدست آنان هر گروه را رهبری کرد پس هر که از ایشان پرهیزگارتر و خوش رفتارتر بود پس از مرگ و تباهی یافتن کالبدش، روان وی را در تن آدمی نیکوکار اندر آورد و او را گرامی داشت و آسایش و شادمانی بخشید و هر که از آنان کافر و نافرمان بود، روان او را در پیکری زشت و ناهنجار جای داد و در گیتی وی را به شکنجه و رنج دچار کرد، و زشت‌ترین پیکرها را کالبد او ساخت، و بدبوی‌ترین و گندیده‌ترین خوراکیها را روزی او کرد و در این باره سخن خداوند را تأویل نمایند که فرمود:

**فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاكرمه و نعمه فيقول ربی اكرمنى و اما اذا ما ابتلاه فقد ر علیه رزقه فيقول ربی اهانتی**<sup>۴۱</sup> یعنی: آدمی را هر گاه پروردگارش بیازماید و گرامی دارد، گوید که پروردگارم مر

۳۸ - سورة ۸۲ (الانفطار) آیه ۸ .

۳۹ - سورة ۶ (الانعام) آیه ۳۸ .

۴۰ - سورة ۳۵ (الفاطر) آیه ۲۴ .

۴۱ - سورة ۸۹ (الفجر) آیه ۱۵-۱۶-۱۷ .



گرامی داشت و هرگاه وی را آزموده و روزی را پراو تنگ کند، گوید پروردگارم مرا خوار کرده .

گویند خداوند این گروه را دروغزن شمرده و برای نافرمانی که نمودند گفته ایشان را به خودشان بازگردانیده فرموده : «کلا بل

لا تکرهون الیتیم»<sup>۴۲</sup> یعنی : آری نه چنان است شما یتیم را گرامی نداشتند و مقصود ایشان از یتیم حضرت پیغمبر (ص) است . و

«لاتحاضون علی طعام المسکین»<sup>۴۳</sup> یعنی : کسان خود را به خوراک دادن به درویشان بر نمی انگیزند . به پندار ایشان مسکین و

درویش در اینجا به معنی امام است و نیز : «ولاتاکلون الترات اکلالها»<sup>۴۴</sup> یعنی : مرده ریگی (ارث) را که گرد آمده است همی

خورید . به پندار ایشان یعنی بهره امام را از آنچه که خداوند روزی و وظیفه شما ساخته است بیرون نمی آورید و به وی تمی سپارید<sup>۴۵</sup>

این ندیم در بیان عادات خرمیان گوید : «رئیس خرمیان بابکی بایک خرمی است و او به پیروان خود می گفت خدا منم و در مذهبش

کشتن و ربودن و تصرف اموال دیگران و جنگ و بریدن گوش و بینی روا بود . در حالی که پیش از او خرمیان بچنین کارهاتی

آلودگی نداشتند .»<sup>۴۶</sup> در جای دیگر گوید : «... رئیسشان مزدک باستانی است و او

آنان را وادار کرد که به لذت و شهوت رانی و خوردن و نوشیدن و

۴۲ - سورة ۸۹ (الفجر) آیه ۱۸ .

۴۳ - سورة ۸۹ (الفجر) آیه ۱۹ .

۴۴ - ایضاً سورة ۸۹ (الفجر) آیه ۲۰ .

۴۵ - نوبختی ، فرق الشیعه ، ص ۶۲ ، و ص ۶۳ ، (فقره - ۷۶) .

۴۶ - ابن الندیم ، الفهرست ، ص ۴۰۶ .



مواسات و آمیزش باهم گردانید . . . و بهم دیگر زورگوئی استبداد نداشته باشند و درزن و خانواده باهم شرکت کنند و کس را از آمیزش بازن و مرد دیگر باز ندارند و با این وصف ، کردار نیک و ترك آدم کشی و آزار نرساندن بمردم معتقد بودند در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادند که در هیچ ملتی دید نمیشد، اگر میهمانی را بخانه می خواندند ، هیچ روگردانی خواسته های او ، هرچه باشد نداشتند و همین رویه را نیز مزد داشت که در دوران قباد پسر فیروز ، ظهور کرده و انوشیروانی و پیرروانش را بقتل رسانید که اخبار آن معروف و مشهور است .

بلخی در کتاب عیون المسائل والجوابات اخبار خرمیان مذهبشان و شرابخواری و شهوترانی و طرز عبادتشان را جم کرده و لازم نمیدانم چیزهایی را ذکر نمائیم که دیگران بر ما سبقت جسته اند .<sup>۴۷</sup>

در کتاب البدع و التاريخ در یادکرد مذاهب مجوس و شرایی آن آمده : بدان که ایشان دسته ای هستند از جمله لفیریه بهافریدیه و خرمیه و هیچ قومی باندازه ایشان پرهوس و اه تخلیط نیستند .<sup>۴۸</sup>

و در یادکرد مذاهب خرمیه گوید: «وایشان فرقه ها واصناف هستند جز اینکه همگان يك رای و هم عقیده اند بر قول به رجعت و ایشان به تغییر نام و تبدیل جسم عقیده دارند و معتقدند که تمام پیامبران با همه اختلافاتی که در ادیان و شرایعشان هست، همه يك روان يك جان را احراز کرده اند .

۴۷ - ابن الندیم ، کتاب الفهرست ، ص ۴۰۶ .

۴۸ - مطهر بن طاهر مقدسی (منسوب به ابن بلخی) البدع و التاريخ، ج ۴، ص ۲۱



و معتقدند که وحی هیچگاه بریده نمیشود و هر صاحب دینی در نظر ایشان برحق است و مصیب ، در صورتی که با امید ثواب و بیم عقاب باشد و روا نمی‌دارند که از چنین شخصی بدگوئی کنند و به آپسند بروی تخطی کنند تا هنگامی که قصد آزار ملت ایشان و نابود کردن کیش ایشان را نداشته باشند ، ایشان از خون ریزی همواره رها دارند و ایشان ابو مسلم را سخت بزرگ می‌شمارند و ابو جعفر را بر قتل وی لعن می‌کنند و بر مهدی بن فیروز نماز بسیار می‌خوانند و آنرا که وی از نژاد فاطمه دختر ابو مسلم بوده و ایشان را امامانی است که در احکام بدیشان رجوع می‌کنند . و پیامبرانی دارند که در بیان ایشان در گردش اند و خرمیه آنان را فریشتگان می‌خوانند و هیچ چیز را بمانند شراب ، و نوشابه‌ها متحرک نمی‌دانند .

نهاد دین ایشان عقیده به روشنی و تاریکی است و هر که را از ایشان در سرزمینشان ، ماسبندان و مهر جان قذق دیدیم همگان در نهایت مراعات پاکیزگی و پاکی بودند و یا مردم به مهر بانی و نیکی خورد میکردند و بعضی را دیدیم که در مورد زنان به اباحه معتقدند البته در صورتی که زن خود رضایت داشته باشد و ایشان هر چیز را که مای لذت نفس و کشش طبع باشد در صورتی که مایه زیان کسی نشود مباح میدانند . «<sup>۴۹</sup>

اصطخری<sup>۵۰</sup> در ذکر دیار کوهستان گوید: «و کوههای خرم دینان<sup>۵۱</sup> و کوههای استوار است . و گویند که مردمان آنجا یگه<sup>۵۲</sup> دین خرم

۴۹ - مطهر بن طاهر مقدسی (منسوب به ابن بلخی) البدء والتاریخ ج ۴ ، ص ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ .

۵۰ - اصطخری ، المسالك والممالك ، ص ۱۶۷ .

۵۱ - در نسخه موزه ایران باستان : خرم دیمان و نسخه ایاصوفیه : خرم دیمان اصل نسخه عربی اصطخری : خرمیه آمده است .

۵۲ - نسخه ایاصوفیه ( اینجایگاه ) .



دینان<sup>۵۳</sup> دارند، همانا نوعی باشد از گبرکی. و در مسجدها قرآن خوانند لکن به ظاهر، اولاً طریق اباحت دارند و بیشتر نقد کوهستان زرسرخ باشد. و در همه این کوهستان معدن زر و سیم نشنوده ام مگر به اسپاهان در حدود پارس معدن سرمه و به کوهستان گوسفند بسند دارند. و اغذیه ایشان بیشتر سپیدی<sup>۵۴</sup> بود و پنیر کوهستان آفاق ببرند.

عبدالقاهر بغدادی در بیان خرم دینان می نویسد: «بابکیه پیر و بابک خرمی هستند. بنیاد دین خود را به شروین نامی که در جاهلیت پادشاه آنان بوده رسانند و گویند پدرش از زنگیان و مادرش دختری یکی از پادشاهان ایران بود، و شروین را برتر و فراتر از محمد دیگر پیغمبران دانند در کوهستان خود مسجدهائی برای مسلمانان ساخته اند و مسلمانان در آنها اذان گویند و فرزندانشان را قرآن می آموزند و نماز پنهان نگزارند و روزه ماه رمضان نگیرند بسیار می کنند.»<sup>۵۵</sup>

نظام الملك درباره آداب و عقاید خرم دینان می نویسد: «اما قاعده مذهب خرمیه آن است که رنج از تنهای خویش برداشته اند، آنچه کارهای دین مسلمانان است چون قیام کردن و نماز گزاردن و گرفتن روزه و کردن حج و اجتهاد کردن با دشمنان خدای عزوجل و سرشستن جنابت و حرام داشتن خمر و بجای آوردن زهد و پرهیز و هر چه فریضه است از آن دور بودن. و جوینده نیستند و هیچ به شریعت دینی گرفتار راه ملت<sup>۵۶</sup> مصطفوی. و هر گاه که مجمعی سازند و یا جماعتی

۵۳ - نسخه ایاصوفیه و نسخه موزه ایران باستان: خرم دیمان.

۵۴ - اصطخری: البان ( «سپیدی» مراد موادی است که امروزه لبنیان میگویند).

۵۵ - عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب) ص ۱۹۲-۱۹۳

۵۶ - دین، کیش.



بهم شوند ، ابتدای سخن ایشان آن باشد که بر کشتن ابومسلم صاحب الدوله دریغ خورند و پیوسته لعنت کنند بر کشته ابومسلم و صلوات دهند بر مهدی بن فیروز پسر فاطمه دختر ابومسلم ، که او را کودک ادانا خوانند و به تازی فتی العالم .

از اینجا معلوم گشت که اصل مذهب مزدک و خرم دینان و باطنیان هر سه یکی است ، و پیوسته آن خواهند تا اسلام را چون <sup>۵۷</sup> برگیرند . و خویشان را به راستگویی و زاهدی و پرهیزکاری و به محبت آل رسول به مسلمانان نمایند تا مردم را صید کنند ، چون قوت گرفتند و مردم به دست آورند ، در آن کوشند که امت محمد را و دین محمد را ، علیه السلام ، بر اندازند و بزیان آرند ، و کافران را بر امت محمد ، علیه السلام ، بیش از آن رحمت است که ایشان را .

و این مقدار افعال و اقوال ایشان بدان یاد کرده شد که ایشان چاهی می کنند و طبلی می زنند <sup>۵۸</sup> دیگر بار ، و کسانی که دعوت ایشان را اجابت کرده اند ترتیب کار ایشان می کنند و خداوند عالم را ، خدا الله ملکه که همه جهان از آن وی است و جهانیان بندگان وی اند بر جمع کردن مال حریص کرده اند ، و از مستحقان باز میگیرند و می نمایند که این توفیر است از دامن دریدن و در وصل آستین کردن هرگز پیرهن درست نشود ، سخنان بنده ، آنگاه خداوند عالم را ، دام سلطانه به یاد آید که ایشان عزیزان و بزرگان را در این چاه انداختن گیرند و آواز طبلهای ایشان به گوشها رسد و شر و فتنه ایشان آشکار شود ، و در این رخنه بدانند که هر چه بنده گفت راست گفت و

۵۷ - چگونه .

۵۸ - در چاپ اقبال « طبلی می زنند زیر گلیم » درج شده و طبل زدن زیر گلیم

کنایه از کوشش در پوشانیدن امری است که آن هویدا و آشکار باشد .

رک - اقبال ، سیاستنامه ، ص ۲۸۸ و از آنچه در چند سطر پائین تر آمده

« و آواز طبلهای ایشان به گوشها رسد » چاپ اقبال ، صحیح تر بنظر میرسد .



هر چه ممکن بود از نصیحت و شفقت دریغ نداشته است، و شرط بندگی و هواخواهی به جای آورده است...<sup>۵۹</sup>

ابوالمظفر اسفراینی در کتاب خود التبصر فی الدین چنین آورده: «... بابکیان را در این کوهستانها<sup>۶۰</sup> شبی است که در آن گرد میایند و هر گونه تباهی از باده خواری و سرود سرائی و جز آن می کنند و مردان و زنان دور هم جمع می شوند سپس چراغها و آتشها را می کشند و هر یک از ایشان با زنی که پیش آمده است نزد او بنشینند نزدیکی میکند و این خرمیان مدعی اند که ایشانرا در جاهلیت شاهی بوده است که شروین نام داشته و او را بر پیامبران برتری میدهند و گاهی بر مردهای از خود می گریند و بنام او سوگواری و زاری بسیار می کنند»<sup>۶۱</sup>

تبصره العوام در بیان فرق اسلام که ایشان را شیعه خوانند<sup>۶۲</sup> چنین گوید: «... اسماعیلیان، و ایشان را باطنیه خوانند و قرامطه و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره، اما باطنیه از بهر آن خوانند که گویند که هر چیزی از قرآن و احادیث رسول را باطنی و ظاهری هست، ظاهر بمنزلت پوست و باطن بمنزلت مغز، چون پوست بادام و مغزش، و این آیت را دلیل سازند: **لَهُ بِأَبْطُنِهِ الرَّحْمَةُ وَ الظَّاهِرَةُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ**.<sup>۶۳</sup> و گویند خدای تعالی نه موجود است و نه معدوم، نه زنده است و نه مرده، نه قادر و نه عاجز، نه عالم و نه جاهل، نه متکلم و نه اخرس نه بینا و نه کور، نه شنوا و نه کر. و در جمله صفات او این

۵۹ - خواجه نظام الملک، سیاستنامه، ص ۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹.

۶۰ - منظور کوهستان طبرستان است.

۶۱ - ابوالمظفر اسفراینی، التبصر فی الدین، ص ۸۰.

۶۲ - سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، تبصره العوام فی معرفه

مقالات الانام، ص ۶۷.

۶۳ - قرآن کریم، سوره حدید ۵۷ آیه سیزدهم (که مراوراست دری که

باطنش در آن است رحمت و ظاهرش از پیش آنست عذاب).



معنی گویند برین طریق که یاد کردیم و گویند معرفت خدای تعالی بقول معلمی صادق حاصل شود و گویند عیسی پسر یوسف نجار بود و آنچه در قرآن می گوید که عیسی را پدر نبود یعنی پدر تعلیمی نداشت که علم از او فرا گرفته باشد و او علم از نقیبان آموخته بود که در زمان وی بودند نه از معلم صادق و آنچه گفتند که عیسی مرده زنده میکرد یعنی دلهای مرده را بعلم زنده میکرد و خلق را براه راست می خواند و بامثال این ابطال جمله شرایع کنند و گویند هیچ از تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارت بود از طاعت آنکه او را مولانا خوانند، و زکوة عبارت بود از آنکه هر چه از مؤنت تو و عیال تو زیادت باشد بدورسانی از بهر دعوتخانه، و گویند (نماز) عبارت از بانك نماز و قامت آن باشد که خلق را بطاعت مقتدای ایشان خوانی و روزه عبارت بود از آنچه او کند خاموش باشی و عیب از مولانا برایشان نطلبی و هر چه او کند از جمله قواحش و زندقه حق شناسی و در حال فکر او نباشی و چنان مطیع باشی که اگر فرماید خود را هلاک کنی در حال خود را هلاک کنی بی توقف، و گویند حج عبارت بود از قصد نزد امام ایشان هر که را قدرت بود لازم باشد که بخدمت وی رود و او را ببیند و همه محرمات را احلال دارند و گویند محرمات عبارت بود از قومی که ایشان را دشمن می باید داشتن و از ایشان بیزار شدن و بر ایشان لعنت کردن، و گویند فرایض عبارت بود از قومی که موالات ایشان واجب بود، و گویند آنچه خدای گفت: **اذ قال الشیطان لا انسان اکفر**<sup>۶۴</sup>. بشیطان عمر می خواهد و بانسان ابوبکر، و گویند هر کجا در قرآن ذکر فرعون و هامان بود فرعون عمر بود و هامان ابوبکر، و جمله قرآن و احادیث رسول بدین نوع

۶۴- قرآن کریم سورة ۵۹ (الحشر) آیه ۱۶ «مثل الشیطان اذ قال للانسان

اکفر» (چون مثل شیطان هنگامی که گفت برانسان را که کافر شد.)



تفسیر می کنند، و خرمدینیه از ایشان گویند و این قوم بکوهستان «بد» باشند از بلاد آذر بایجان یکی را از ملوک ایشان برسالت بخلق فرستاد پیش از اسلام و نام او شروین بود و او بهتر و فاضل تر از محمد و جمله انبیا و رسل بود. و گویند وضو عبارتست از اساس دین که ایشان نهادند و نماز عبارت بود از ناطقی فصیح و بانگ و قامت عبارت بود از داعی که خلق را بدیشان خواند، و گویند آنچه خدای می گوید: **ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر**<sup>۶۵</sup> بدین صلوة ناطق می خواهد که خلق را نهی میکند از بهر آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی از فعل تصور نبندد و از فاعل جایز بود.<sup>۶۶</sup>

امام ابوالحسن اشعری پیشوای اشعریان اینطور اظهار نظر میکند: «برخی گفته اند که معجزات بر امامان آشکار میشود و فرشتگان از ایشان در این سخن بجائی رسیدند که پنداشتند نسخ کردن شرایع رواست و گروهی از ایشان که خرمدینان باشند بجائی رفتند که می گفتند پس از رسول خدای صلی اله علیه و سلم پیامبران می آیند و دنباله آن بریده نمیشود.<sup>۶۷</sup> بطور کلی آنچه در باره عقاید خرمیان نگاشته اند آلوده به غرض و تهمت است. چیزی که ظاهراً مسلم است. این است که مذهب خرمدینان یکی از فروع مذهب مزدک بوده و خرمیان را مزدکیان جدید باید دانست.<sup>۶۸</sup>

از هدفهای اصلی عقاید آنها خرسندی و دلخوشی به زندگی

۶۵- قرآن کریم سوره ۱۹ (العنکبوت) آیه ۴۴. بدرستی که نماز نهی میکند از کارهای زشت و ناپسند.

۶۶- سید مرتضی بن داعی حسنی، تبصره العوام ص ۱۸۱-۱۸۲.

۶۷- امام ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، جلد اول ص ۱۱۷-۱۱۸.

۶۸- دهخدا، لغت نامه ذیل کلمه بابک.



بوده است و گفته میشود که بر طبق همین اصل است که متدینان به این تین خرمیان<sup>۶۹</sup> نامیده شده‌اند .

تعلیمات خرم‌دینان برای زنان قائل به حقوقی برابر مردان است، زن‌ها در جامعه خرم‌دینان از آزادی کامل و تساوی حقوقی برخوردار بوده حتی اغلب اوقات در تبردها شرکت می نمودند . ضمناً باید خاطر نشان ساخت که اشتراك زنان در کیش خرم‌دینان به هیچ وجه حقیقت ندارد و همانطور که گفته شد آزادی و تساوی حقوق زنان با مردان و معاشرت بدون قید آنان بایکدیگر برای متعصبین و مغرضین دستاویزی بوده تا بتوانند خود بخود تهمت اشتراك زنان و فسق و فجور و فساد اخلاق را به آنان نسبت دهند .

میتوان گفت که یکی از پایه های مسلك خرم‌دینان عقاید زرتشتی بوده است<sup>۷۰</sup> و جزئیات تعلیمات آنها نیز این نکته را تأیید میکند . ایمان به دواصل نور و ظلمت ، تقدیس آتش و آب ، پاکی و پاکیزگی ، اجازه ازدواج با مادر و خواهر و دختر و نیز عقیده به وجود فرشتگان ایمان به تناسخ که مثلاً بابك را با ابو مسلم و المقنع و همچنین با بودائیان<sup>۷۱</sup> مرتبط می سازد .

در آثار ابن ندیم و سایر تاریخ نگاران مراسم ازدواج بابك و والدین او مفصلاً شرح داده شده است . از آن مطالب معلوم است که

۶۹- سمعانی، الانساب نسخه خطی، ص ۱۹۶ و نیز ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱ .

۷۰- بلاذری ، فتوح البلدان ، ص ۳۲۹ و نیز ابن ندیم فهرست ص ۳۴۲ و

ص ۳۴۴ و مطهر بن طاهر البدء و التاریخ، ج ۱ ، ص ۱۴۳ و ج ۲ ص ۲۰ و ج ۴ ، ص

۲۶ و ابن الاثیر الکامل فی التاریخ ج ۶ ، ص ۱۱۱ .

۷۱- ابن الاثیر، الکامل ، ج ۶، ص ۱۱۱ ، بخصوص انتقال روح انسان به-

کالبد حیوان و برعکس آن تأکید میشود .



تعلیمات خرم‌دینان در زندگی خانوادگی قائل به وحدت زوجه به و حال آنکه در تعلیمات مزدکی مراسم ازدواج خاص مناسب خانوادگی با يك زوجه وجود نداشته است. گذشته از آن مورخین عرب نوشته‌اند که پس از انهدام قلعه بند، پایتخت خرم‌دینان افشین عده کثیری زنان بایک را اسیر کرده، ولی از نوشته‌های همان تاریخ نگاران در می‌یابیم که وارث بایک فقط يك دختر بود که به سامرا برده‌اند و معتصم خلیفه عنفاً او را تصاحب کرده است. این مطلب هم تا حد مشخصی حاکی از آنست که بایک فقط يك زن داشته که همان بیوه جاویدان بوده است. تمام مطالبی گفته شد بوسیله این حقیقت تردیدناپذیر و غیرقابل انکار تصدیق می‌شود که درباره تعدد زوجات و فساد اخلاق خرم‌دینان و اشتراک زنان در میان آنان در تألیفات نویسندگان غیر مسلمان<sup>۷</sup> چیزی نوشته نشده است.

علاوه بر آن به گواهی تاریخ نگاران مسلمان بایک فقط اراضی و املاک مسلمانان را نمی‌گرفته بلکه از سایر مالکان، مثلاً ارمنستان هم از مالکان و فئودالهای تازه بدوران رسیده اراضی و املاکشان را تصاحب می‌کرده است. این نشان دهنده نهضت آزادیخواهی و ضد عرب و همچنین قیام بر علیه مناسبات فئودالی بوده است. در مورد ایدئولوژی مزدک «اشتراک زن و مال» شاید بتوان با بررسی بیشتر و رفع توهمات واهی «تساوی حقوق اجتماعی و طبیعی برای همه» را با برداشت‌های اجتماعی و طبیعی خرم‌دینان مطابقت داد.

سعید نفیسی می‌نویسد: «چیزی که در این میان تا اندازه‌ای

۷۲- مؤسس، کارانکات وستی (تاریخ نگار آلمانی که به زبان ارمنی نوشته) به نقل از مقاله رستم علی یوسف درباره نهضت خرم‌دینان.



بوی حقیقت می‌دهد این است که خرم‌دینان به تناسخ و بازگشت ارواح قائل بوده‌اند. «  
 عقیده به تناسخ که در بیشتر فرق و مذاهب در ایران دیده می‌شود»<sup>۷۳</sup> گویا ناشی از این اعتقاد بوده است که «قهرمان» نمی‌میرد مگر آن‌که ریشه بیداد را برکند و داد را برکسی بنشانند، و چون از بد روزگار هیچ قهرمانی فرصت اجرای این کار را نمی‌یافته ناچار معتقد می‌شدند که روان او در تن قهرمان دیگری حلول می‌کند.

تناسخ صورت دیگری از بیماری «قهرمان» است: عمر رستم چندین برابر انسان می‌رنده است. سیاوش نامراد در وجود کیخسرو ادامه می‌یابد و از افراسیاب انتقام می‌گیرد و خود کیخسرو نیز نمی‌میرد، «ناپدید» می‌شود.

خضر پیغمبر، که در هویت تاریخی او اختلاف است، از سر-شناسترین پیغمبران عهد عتیق در ایران است، از آن روست که از جاویدانان است.

ایمان به تکرار حلول روح نبوت<sup>۷۴</sup> در بدنهای مختلف، همچتین در باره مقام امامت در مورد فاطمه دختر ابومسلم و پسر این دختر مهدی ابن فیروز به کار میرفته است. رفتار برحسب ظاهر به دستورات اسلامی، تعدد زوجات بدون تعیین حد و حصر، تناول شراب به عنوان امری شایان ستایش، صرف نان و شراب

۷۳- گذشته از خرم‌دینان، راوندیان نیز که در سال ۱۴۱ هـ، به خونخواهی ابومسلم قیام کردند معتقد به تناسخ بوده‌اند (دکتر غلامحسین یوسفی ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۶۹) غلاة شیعه نیز به حلول و تناسخ اعتقاد دارند (پتروشفسکی اسلام در ایران، ص ۳۲۰)، عدم خشونت و احترام جان حیوان، در آئین مزدک، و اعتقاد به تناسخ، از جنبه‌های مشترک فرهنگ ایران و هند است.  
 ۷۴- شهرستانی، الملل والنحل ج ۲ ص ۷۶ و نیز مطهر بن طاهر البدء والتاریخ ج ۴ ص ۳۰.



همراه با مراسم مذهبی و دست بوسی و اقرار به ایمان<sup>۷۵</sup> (شاید این مراسم متأثر از مسیحیت باشد)، مدارا با ادیان و مذاهب دیگر زیرا معتقد بودند که تمام ادیان صاحب وحی با هم برابر می باشند<sup>۷۶</sup> و فقط در صورت ضرورت دفاع می توانند دست به سلاح بزنند. در ضمن عقیده داشتند که پیامبران پیایی خواهند آمد و آنان را آخری نیست.<sup>۷۷</sup>

و اما در اصول عقاید بابك گویند: بابك دعوی خدائی داشته و یا لا اقل خود را مظهر خدا میدانسته است. او معتقد به حلول روح استادش جاویدان در کالبد خویش بوده.<sup>۷۸</sup> بغدادی<sup>۷۹</sup> در بیان رکن نهم از اصولی که اهل سنت و جماعت بر آنها فراهم آمده اند می نویسد: اینان مبیضه و خرمیه و محمره را که زنا را روا می شمارند کافر دانسته اند.

بدین طریق از چهار عقیده ای که شهرستانی<sup>۸۰</sup> مختص همه غلاة شیعه میداند بابك دست کم دو یا محتملا سه اصل آنرا قائل است:

- ۱- حلول خدا در پیکر بشر.
- ۲- انتقال روح از يك پیکر به پیکر دیگر.
- ۳- رجعت یا بازگشت روحی که از بدن قارغ شده است به منزل و مأوای جدید.

۷۵- ابن الندیم فهرست ص ۳۴۴ .

۷۶- مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۳۰ و نیز خواجه نظام الملک

سیاست نامه، ص ۲۰۴

۷۷- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ص ۲۴۸ .

۷۸- طبری، الرسل والملوک، جلد سوم، ص ۱۰۱۵ .

۷۹- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، باب پنجم، ص ۲۳۳ .

۸۰- شهرستانی، الملل والنحل، ص ۵۸۷ .



بقول صاحب الفهرست تنها چیزی که بابك به اصول عقاید خرمیان و خصوصا جاویدان اضافه کرده است قتل و غصب و حرب و مثله است که تا آن زمان به این اعمال آشنا نبودند .  
 مورخی می نویسد : تا زمان بابك ، خرمیان ، اندك مایه و خوار بودند ، بابك ایشان را شمشیر و خنجر داد .<sup>۸۱</sup>  
 سعید نفیسی می نویسد : خرم دینان ... برای رواج دین و روش خود از هیچگونه کشتار و خونریزی دریغ نکرده و بر بدخواهان و دشمنان خود رحم نداشته و مخصوصا تعصب بسیار تندی بر تازیان و عقایدشان داشته اند .<sup>۸۲</sup>  
 بنا بگفته فردوسی ، دو اصل از پنج اصل آئین مزدك ترك کین و خشم است که امروز خشونت و قهر می گویند .<sup>۸۳</sup> اما بابك به حکایت جنگهای بیست و دو ساله خود عملا راه « کین و خشم » را برگزید . آیا خشونت یکی از اصول آئین بابك است ؟  
 مورخی گواهی می دهد که خرم دینان « از ریختن خون جز در هنگامی که علم طغیان برافرازند خود داری کنند » .<sup>۸۴</sup> و بدنبال آن می افزاید : « به پاکیزگی بسیار مقیدند . بانر می و نکوکاری با مردم دیگر در می آمیزند » .<sup>۸۵</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۸۱- مطهر بن طاهر مقدسی ، البدء والتاریخ ، جلد ۶ ، ص ۱۱۶ .  
 ۸۲- سعید نفیسی ، بابك خرم دین ، ص ۲۰ .  
 ۸۳- این نکته که آئین مزدك ، از خشونت بدور بوده ، هم از نظر تاریخی و هم از نظر سیرجهان بینی ها شایان تأمل است . این معنی هم از جنبه مثبت و هم از جنبه منفی امر قابل بررسی و دقت است ، چه مزدك کشتن و آزار رساندن را به سختی ناروا می دانسته و عقیده داشته است که حتی با دشمنان نیز باید مهربان بود . بنا بگفته میرخواند در روضة الصفا ، مزدك « ذبح حیوانات و اكل لحوم » دهموم آنها را بر خلق حرام ساخت .  
 ۸۴- مطهر بن طاهر مقدسی ، البدء والتاریخ ، جلد چهارم ، ص ۲۴ .  
 ۸۵- همان کتاب ، جلد چهارم ، ص ۲۵ و ۲۶ .



و مورخی دیگر بر آن است که : « خرمیان نیز چون مزدکیان شعار دوستی و یاری دارند و با ظلم و ستم مبارزه می کنند . رفتار کردار پسندیده دارند و در پی کشتن و آزار کسی بر نمی آیند »<sup>۸۶</sup>

پس این تناقض را چگونه باید حل کرد ؟

در واقع تناقضی نیست : آئین خرمدینی بر اساس خشونت بنا نهاده است . خرمدینان رسم دوستی و یاری و خودداری از آزار را مانند بسی چیزهای دیگر ، از مزدکیان می گیرند ، امادر برابر دشمن مهربانی را ترحم بر پلنگ تیز دندان می دانند .

باسرکوبی مزدکیان که بفرمان خسروانوشیروان انجام گرفت اندیشه‌ی مزدکی از بین ترقیت بلکه بیش از پیش گسترش پیدا کرد و در دوره ساسانی و پس از آن به کرات ، تجلیات اجتماعی مختلف از خود بروز داده است .

روایات متعددی حاکی است که پیروان مزدک به گفته برخی به سرکردگی خرمک دخت پاتک (خرمه بنت فاده) زن مزدک ا تیسفون به ری گریخته و آنجا را مرکز فعالیت خود قرار دادند و بعضی می گویند که نام خرم دین که بعدها پیروان مزدک برای خود برگزیدند از نام خرمک زن مزدک آمده است . مسلماً در اینجا مطالب افسانه آمیزی وجود دارد ولی تردیدی نیست که فعالیت مزدکیان پس از کشتار آنان متوقف نشد و به این دلیل که پس از تسلط اعراب باره به اشکال مختلف بروز کرده است .

مقدسی در بیان شرایع اهل جاهلیت می نویسد : « ... در میا قریش زندقه و تعطیل رواج داشت و در تمیم آئین مزدکی و مجوس است . . . اگر این حرف درست باشد ، همانطور که گفته شد مزدکیان از بین نرفتند بلکه در نقاط مختلف گسترده شدند و آئین خویش را تبلیغ



کردند چنانکه می بینیم در قبیله معروفی چون تمیم این عقیده همه گیر می شود.<sup>۸۷</sup>

شهرستانی<sup>۸۸</sup> و خواجه نظام الملک<sup>۸۹</sup> تقریباً کلیه شورشهای پس از دوران مزدک را به نفوذ اندیشه های وی مربوط دانسته اند. شهرستانی فهرست مفصلی از فرق مختلفی که به عقیده وی مزدکی بودند ذکر میکند که به این شرح است: «کوزکیان یا کوزک شاهیان در خوزستان و فارس و شهرزور (کردستان) و پیروان ابومسلم خراسانی و سپید جامگان یا مبیضه (پیروان المقنع) و ماهانیان و طرفداران بهافرید پسر ماه فروردین و سنباد در ماوراءالنهر و خرمیه یا پیروان بابک خرم دین در آذربایجان، همه ی این مطالب درخور بحث و قابل تحقیق است.

سعید نفیسی احتمال می دهد که شاید خرم دینان «اصلاحاتی در روش مزدک کرده باشند و بهمین جهت نام تازه ای برگزیده باشند و نام این آئین تازه را خرم دینی گذاشته باشند و چنان می نماید که این ترکیب «خرم دین» تقلیدی از ترکیب «به دین» بوده است که در باره دین زرتشت می گفته اند.<sup>۹۰</sup>

این اصلاحات، به فرض صحت این گفته، چه بوده؟ مدرکی در دست نیست. اینقدر معلوم است که معتقدات بابک، از اندیشه های ایرانی پیش از اسلام مایه گرفته است.

۸۷- مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۲۶.

۸۸ و ۸۹- شهرستانی و خواجه نظام الملک تمام فرقه هایی که پس از انقراض دوره ساسانی علیه خلافت عرب به مبارزه پرداختند مزدکی دانسته و همه را با یکدیگر مخلوط نمودند.

۹۰- نفیسی، سعید، بابک خرم دین، ص ۱۹.



## آغاز کار بابك

بابك بر ضد ستم و بیداد خلافت عباسی قیام کرد .

خرم‌دینان پیش از بابك کار خود را آغاز کرده بودند: در حدود سال ۱۶۲، سی سالی پس از کشته شدن ناجوانمردانه ابومسلم به دست خلیفه عباسی . این خرم‌دینان که بودند و چه می‌گفتند ؟ از خلال مدارك موجود پی به حقایق برد. کشف جزئیات ناممکن است این قدر هست که شاید بتوان از مجموعه گفته‌ها کلیاتی به دست آورد .

مسعودی گوید<sup>۹۱</sup> «چون خبر کشته شدن ابومسلم خراسانی به خراسان و به جا های دیگر جبال رفت خرمیان پریشان شدند...» اگر این گفته را معتبر بدانیم ظهور خرمیان به پیش از ابومسلم میرسد . اما مسعودی از مورخانی است که همه فرقه‌های مبارز اعم از خرمیان و طرفداران ابومسلم و سنیاد و حتی باطنیان را یکی می‌گیرد .

## جاویدان ، استاد بابك

جاویدان پیشوای بابك که نام پدرش را به اختلاف شهرك<sup>۹۲</sup> و سهل و سهرک نوشته‌اند، پیشوای خرم‌دینان قبل از بابك بوده است . در بیان الادیان نام جاودان بن شهرک حادان بن شعرک آمده است .<sup>۹۳</sup> طبری در ذکر وقایع سال ۲۰۱ می‌نویسد :<sup>۹۴</sup> در این سال بابك خرمی برکیش جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن

۹۱- مسعودی ، مروج الذهب ، جلد دوم ، ص ۲۹۷ .

۹۲- ضبط درست نام پدر بابك باید باشد که کلمه ایست فارسی و سهل و سهرک تحریفی است از شهرک که کاتبان و ناسخ‌خان به خطا نگاشته‌اند. (سعید نفیسی ، بابك خرم‌دین ، ص ۳۱) .

۹۳- ابوالمعالی ، محمد بن الحسین العلوی ، بیان الادیان ، ص ۶۱ .

۹۴- طبری ، الرسل والملوک ، ذکر وقایع سال ۲۰۱ .



سهل خداوند بد بودند و دعوی کرد که روح جاویدان درو دمیده شده و فتنه آغاز کرد .

یعقوبی می نویسد : <sup>۹۵</sup> مردم شهرهای آذر بایجان مخلوطی هستند از عجم های کهن «آذریه» و «جاویدانیه» اهالی شهر بذكه بایك در آنجا بود . سپس چون فتح شد عرب در آن منزل گزیدند .

عوفی در جوامع الحکایات <sup>۹۶</sup> چنین آورده : «خرم دینان و زنادقه و ایشان را دورئیس بود هر دو را بایکدیگر خصومت بود یکی را نام جاویدان و دیگری را بو عمران به دیهی روزی آن جاویدان بدیهی که پاپك ساکن بود گذر کرد و پاپك را بدید و علامات جرأت و آثار شهامت در وی تفرس کرد، او را از مادر بخواست و با خود ببرد، بعد از مدتی حربی افتاد، در میان آن جماعت با جاویدان و جاویدان در آن حرب کشته شد و زن جاویدان بآن جماعت گفت که : جاویدان مر بایك را خلیفه خود کرده است و اهل این نواحی را بمتابعت و مطاوعت او وصیت کرده بود و روح جاویدان بوی تحویل کرده است و شما را وعده داد که بسبب وی شما را فتح و ظفر باشد بر جملگی خصمان و آن جماعت بمتابعت او رضا دادند و بایك یاران جمله را سلاح کرد و ایشان را گفت : صبر کنید چندان که ثلثی از شب بر آید و برون آئید و نعره بزنید و هر کس را که بر کیش مانیست از زن و مرد و کودک جمله را بشمشیر بگذرانید پس جمله بدین قرار باز گشتند و نیمه شب خروج کردند و تمامت اهل آن دیه را از مسلمان بکشتند و کس ندانست که ایشان را که فرمود و خوفی و هراسی در دل های خلق متمکن شد و بی توقف ایشانرا بنواحی دور تر فرستاد و هر کرا یافتند

۹۵- یعقوبی ، ابن واضح ، البلدان ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی ، ص ۴۶ .

۹۶- عوفی ، محمد جوامع الحکایات و لوامع الرویات ، بهمت ملك الشعراء بهار

ص ۲۵۸-۲۵۹ .



بگشتند و ایشان مردمانی بودند دهقان و کشتن و حرب کردن عادت نداشتند و بدین دو حرب که کردند عادت گرفتند و بدین دلیر شدند و خلقی از دزدان و بددینان و ارباب فساد روی بوی نهادند تا او را بیست هزار سوار جمع شد، بیرون پیاده و جماعتی از مسلمانان را مثله کردند و یاتش بسوختی و آن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او و بعد از او کسی نشان نداده است و چند کورت لشگر سلطان را منهدم کرد و فتنه او بیست سال برداشت .

ابن الندیم<sup>۹۷</sup> از قول و اقد عمر و تمیمی گوید: در کوههای بند و در کوهستان نزدیک آنجا دو مرد بودند از کافران راهزن و مالدار که بر سر پیشوائی گروهی از خرمیان که در کوههای بند هستند بایکدیگر زد و خورد داشتند، یکی از آن دورا جاویدان پسر شهرک نام بود و دیگری تنها بکنیه ابو عمران معروف بود . این دو تن تابستانها بایکدیگر می جنگیدند و چون زمستان فرامیرسید برف در میانشان حایل میشد و راهها بسته میگشت و دست از جنگ برمیداشتند . جاویدان که استاد بابک بود با دو هزار گوسفند از شهر خود بیرون آمد و آهنگ زنجان از شهرهای مرز قزوین داشت . بدان شهر رفت و گوسفندان را فروخت و چون میخواست به کوهستان بند بازگردد در دیه میمه برف و تاریکی شب در گرفتش و بدیه بلال آباد رفت و بزرگ آن دیه از او خواست که به خانه فرود آید ولی چون در باره وی تخفیفی روا داشت ، جاویدان بخانه مادر بابک رفت و با آنکه در سختی و بی چیزی میزیست او را پذیرفت و مادر بابک برخاست که آتش افروزد، زیرا که به جز آن توانائی دیگر نداشت و بابک به خدمت غلامان و چارپایان او برخاست و آب آورد جاویدان بابک را فرستاد که خوراکی و آشامیدنی و علوفه ای بخرد و چون وی باز آمد با او

۹۷- ابن الندیم، الفهرست، ص ۴۰۷ .



سخن گفتن گرفت و وی را با این همه دشواری و سختی زندگی داتا یافت و دید با آنکه زبانش می‌گیرد زبان ایران را خوب می‌داند و مردی هوشیار و زیرکست .

مادر بابك را گفت که : من مردی هستم از کوه بد و در آن دیار مال بسیار دارم و این پسر ترا خواهانم، او را به من ده تا با خود ببرم و بر زمین و مالهای خود بگمارم و در هر ماه پنجاه درهم مزد ویرا نزد تو فرستم . مادر بابك وی را گفت : تو مردی نیکوکار می‌نمائی و آثار وسعت از تو پیدا است و دلم بر سخن تو آرام گرفت . چون براه افتاد بابك را با او گسیل کرد . پس از آن ابو عمران از کوه خود بر جاویدان برخاست و جنگ کرد و شکست خورد . جاویدان ابو عمران را کشت و به کوه خود بازگشت اما زخم نیزه‌ای برداشته بود و سه روز در خانه خود ماند و از آن زخم بمرد . زن جاویدان دلباخته بابك شده بود و با هم گرد می‌آمدند و چون جاویدان مرد ، آن زن بابك را گفت که : تو مردی بزرگ و دلیری و این مرد اکنون بمرد ، من به مرگ شوهر خود بانگ بلند نکنم و سوی هیچ‌یک از پیروانش آهنگ نکنم . فردا را آماده باش و ایشان را فراهم آورم و گویم جاویدان دوش گفت که من امشب بمیرم و روح من از پیکرم بیرون آید و به پیکر بابك رود و با روان بابك انباز شود و نیز گویم دلیری نکشد که بابك شما را به جایی رساند که تاکنون هیچکس بدانجا نرسیده و هیچکس پس از او به آنجا نرسد و بابك خداوند روی زمین شود و گردن‌کشان را براندازد و دین مزدك را دگر بار زنده کند و بدست بابك خوار شما گرامی و پست شما بلند گردد . بابك از شنیدن این سخنان بطمع افتاد و آنرا بشارتی دانست و آماده کار شد .

چون بامداد برآمد سپاه جاویدان گرد آمدند و گفتند : چه شد



که ما را نخواست تا وصیتی کند؟ زن گفت: چیزی از این کار باز نداشتش جز آنکه شما در روستاها و خانهای خود پراکنده بودید و اگر میخواست کس فرستد و شما را گرد آورد این خبر پراکنده می شد و ایمن نبود که در انتشار این خبر تازیان بر شما زیانی نرسانند، با من بدین چه اکنون می گویم پیمان بسته است باشد که بپذیرید و بکار بندید. گفتند: بازگوی پیمانی که باتو کرده است چگونه است، زیرا که تا زنده بود ما از فرمان وی سر نمی پیچیدیم و پس از مرگ نیز با وی خلاف نکنیم. زن گفت که: جاویدان مرا گفت: امشب می میرم و جان از پیکرم بیرون می رود و در تن این جوان درآید و رای من چنینست که ویرا بر پیروان خویش خداوند کنم و چون من بمردم این سخن ایشان را بگوی و بازگوی که هر کس درین باره بامن خلاف کند و اختیار مرانگزیند دین ندارد. گفتند که: ما پیمان وی در باره این جوان پذیرفتیم. سپس آن زن گاوی خواست و فرمود آن را بکشند و پوستش بکنند و آن پوست را گشاده کنند و از هم بدرند و آن پوست را بگسترند و تشتی پراز باده بر آن گذاشت و ناتی را بشکست و در گرداگرد پوست گاو بنهاد و آن مردم را يك يك همی خواند و می گفت بر آن پوست پای بکوبند و پاره ای از نان بردارند و در می فرو برند و بخورند و بگویند: ای روان بابك بر تو گرویدم، همچنانکه بروان جاویدان گرویده بودم و سپس دست بابك بگیرند و دست بروی زنند و ببوسند. آن مردم همه چنین کردند و چون خوراك آماده شد ایشان را بخوردن و نوشیدن خواند. سپس آن زن بر بستر خویش بنشست و بابك را بر آن بستر نشاند و پشت بر آن مردم داشت و چون باده خوردند دسته ای ریحان برگرفت و بسوی بابك انداخت. بابك آن دسته ریحان را برگرفت و آیین زناشوئی ایشان چنینست.



مردم برخاستند دست بدست ایشان زدند و بدین زناشوئی خرسند شدند .

در بیان الادیان آمده : « زن حادان به بابك عاشق شد و ناحفاظی نمود و گویند که آن زن زهر به حادان داد و به مرد . پس خاتون یاران حادان را جمع کرد و گفت که حادان وصیت کرد که بابك را ریاست و تقدم دهید. »<sup>۹۸</sup>

ابن الاثیر<sup>۹۹</sup> در وقایع سال ۲۰۱ می گوید در این سال بابك خرمی بر مذهب جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بد بودند و وی دعوی کرد که روح جاویدان در او رفته و ایشان از فروع مجوسند و مردانشان مادر و خواهر و دختر را نکاح کنند و بهمین جهت ایشان را خرمی خوانند و به مذهب تناسخ معتقد بودند و می گفتند روان از جانور بجاوری می رود .

معتد السلطان صنیع الدوله در همین مورد می گوید: « ابتدای امر بابك خرمی و ظهور او در میان طایفه جاویدانیه که معتقد به تناسخ بود و می گفت ارواح نقل بابدان مینمایند. »<sup>۱۰۰</sup>

برخی از محققین بر این عقیده اند که خرم دینان بدو گروه منقسم می شوند نخست جاویدانیان یا جاویدانیه که پیروان پسر شهرک سلف بابك بوده اند و دوم بابکیان یا بابکیه که پیروان بابك هستند .

گردیزی<sup>۱۰۱</sup> ، مردمان سپاهان و همدان و ماسپندان را خرم دینی و طرفدار بابك می نویسد . چنان می نماید که سال ۱۶۲

۹۸- ابوالمعالی محمد بن الحسین العلوی ، بیان الادیان ، ص ۶۱ .

۹۹- ابن الاثیر ، الکامل فی التاریخ ، ذکر وقایع سال ۲۰۱ .

۱۰۰- معتد السلطان صنیع الدوله ، محمد حسن ، جلد اول ، ص ۸۴ .

۱۰۱- گردیزی ، زین الاخبار ، ص ۷۵ .



نخستین سالیست که خرم‌دینان در ایران قیام کرده‌اند و در حدود اصفهان بیرون آمده و سی سال پس از آن ۱۰۲ یعنی در سال ۹۲ خرم‌دینان آذربایجان جنبش کرده‌اند. نه سال بعد یعنی سال ۲۰۱ بابک به رهبری و پیشوائی ایشان رسیده است، و مدت بیست و دو سال بابک پیشوایشان بوده بدین‌گونه مسلم می‌شود که خرم‌دینان نخست در نواحی اصفهان ظاهر شده‌اند و پس از آن در نتیجه سخت‌گیریهای خلفا و مبارزه علیه آنان تنی چند یا همگی مهاجرت کرده و در پناه موانع طبیعی سبلان خود را حفظ نموده‌اند و از اینجا مردم را به قیام و پیروی از خویش خوانده‌اند و مسلم است که نقش رهبری چون بابک در پیشبرد مقاصد آنان فوق‌العاده مؤثر بوده است.

### رهبری بابک

آنچه از نوشته‌های مورخین استنباط می‌شود معروف‌ترین شخصیت این فرقه بابک می‌باشد و همه‌جا بابک را به نام بابک خرمی یا بابک خرم‌دین خوانده‌اند. قیام بابک در آن عصر از حیث مقیاس بزرگترین و از لحاظ تاریخی مهمترین نهضت ملی در سده سوم بوده است. این نهضت و سرسختی و پافشاری بخاطر کسب استقلال و آزادی از یوغ بیگانگان در کیفیت بسیاری از قیام‌ها و شورش‌های کلیه کشورهای

۱۰۲- مدت کامروائی بابک را در این سرزمین اکثر تاریخ نویسان بیست سال نوشته‌اند ولی طبری سی سال می‌نویسد. گویا نه سال نخست یعنی از ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوائی جاویدان بن شهرک بوده است و طبری از آغاز خروج جاویدان بحساب آورده و سایر مورخان مدت پیشوائی بیست ساله (عوفی، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، ص ۲۵۹، بلعمی ترجمه تاریخ طبری) بابک را بشمار آورده‌اند.



تحت سلطه خلافت عربی تأثیری عظیم داشت. قیام خرم دینان تحت رهبری بابک یکی از صفحات درخشان تاریخ است. مهمترین خدمت تاریخی بابک به عنوان رهبر این بود که او جنبش های مجزا و جداگانه را متحد و یکپارچه نمود و به شاهراه مشترك هدایت و تمام ملت را بسیج کرد و بدین ترتیب به نهضت خود جنبه عمومی و ملی داد.

بعدها شورش بابک به درجات بیشتر رشد کرد و توسعه یافت و از حدود آذربایجان گذشت و شامل بسیاری از ایالات شد از آنجمله ارمنستان و قسمت مهمی از ایالات مرکزی و شمالی را فراگرفت.

قیام بابک نیروهای خلافت را ناتوان نمود بطوریکه مأمون خلیفه قبل از مرگ در وصیت خویش به معتصم جانشین خود دستورات و اوامر موکد برای مبارزه با بابک داد. و این امر نشان میدهد که نهضت خرم دینان چقدر دامنهدار و برای دستگاه خلافت چه خطری در برداشته است. در سیاست نامه<sup>۱۰۳</sup> پس از ذکر واقعه سال ۱۶۲ آمده: «بعد ازین چون نه سال بگذشت بابک خروج کرد از آذر بایگان این قوم قصد کردند که باو پیوندند و شنیدند که لشگر راه برایشان گرفته است. بترسیدند و بگریختند.» در سال دویست و دو ازده از هجرت در عهد مأمون، چون خرم دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان قومی از باطنیان بایشان پیوستند و مأمون محمد بن حمید الطایی را بحرب بابک فرستاد، تا با خرم دینان حرب کردند و فرموده بود. بازریق بن علی بن صدقه حرب کنند، که او عاصی شده بود و در کوهستان عراق میگشت و غارت می کرد.

۱۰۳- نظام الملك، سیاست نامه، ص ۳۶۰



و کاروانها میزد و محمد بن حمید بتعجیل رفت و از خزینۀ مأمون چیزی نخواست و لشگر را از خزانه خویش مال داد و بحرب زریق شد و زریق را بگرفت و لشگر او را هلاک کرد.

مأمون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد پس بحرب بابک رفت. میان او و میان بابک شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بابک بالا گرفت و خرم دینان باصفهان باز شدند و مأمون از کشتن محمد عظیم دلتنگ شد. در حال عید الله طاهر را، که والی خراسان بود. نامزد کرد و بحرب بابک فرستاد و همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذربایجان بدو داد و عید الله برخاست، با آذربایجان شد. بابک با او مقاومت نتوانست کردن، در دژی گریخت، سخت محکم و لشگر او و جمع خرم دینان پیرا کردند. چون سال دویست و هجده اندر آمد دیگر باره خرم دینان باصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند، بدانکه مأمون بروم شده بود و همه بیکشب وعده نهاده بودند و بهمه ولایتها و شهرها کار راست کرده، شب خروج کرده، شهر غارت کردند و در پارس بسیار مسلمان کشتند و زن و فرزندان برده بودند و در اصفهان سرایشان مردی بود، علی مزدک، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر بکوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود، با پانصد سوار، مقاومت نتوانست، بگریخت و بیفداد رفت. علی مزدک کوه بگرفت و غارت کرد و هرکرا یافت، از اهل اسلام، بکشت و فرزندان عجلیان را برده کرده و بازگشت به آذربایجان، تا ببابک پیوندد و از جوانب، خرم دینان روی ببابک نهادند. اول ده هزار بودند، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهرکی هست آنرا «شهرستانه» خوانند، آنجا جمع شدند و بابک بدیشان پیوست.



بلعمی<sup>۱۰۴</sup> در سبب برخاستن بابك چنین می نویسد: «این بابك  
 بودی بود که خرم دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب  
 نادقه بود و اندر آن هیچ مقالت نبود جز دست بازداشتن مسلمانی  
 حلال داشتن نبیذ و زنا و خواسته و هرچه بمسلمانی اندر حرام  
 بود او حلال کرد، بر مردمان و مرصانع را و نبوت را انکار کرد،  
 ما امر و نهی از خلق برداشت و خلق بسیار، از اهل ازمینیه و  
 ذربایجان، هلاک کرد و بکفر خواند و مسلمانان را همی کشت و  
 سپاههای سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و  
 خلق بسیار تباه کرد و سبب دراز ماندن بابك آن بود که مردمان  
 عوان و دهقانان و خداوندان نعمت، که ایشان را از علم نصیب  
 نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام، از نماز  
 روزه و حج و قربان و غسل جنابت، بر ایشان گران بود و می خوردن  
 زناکردن و از لواطه و مناهی خدای عزوجل دست بازداشتن  
 ایشان را خوش نمی آمد، چون در مذهب بابك این همه آسان یافتند،  
 و را اجابت کردند و تبع او بسیار شد. دیگر سبب آن بود که چند  
 مرت سپاه سلطان هزیمت کرده بود و مأویگاه او در کوههای ازمینیه  
 آذر بایجان بود، جایهای سخت دشوار، که سپاه آنجا در نتوانستی  
 فتن، که صد پیاده در گذاری بیستادندی، اگر صد هزار سوار  
 بودی بازداشتندی و کوهها و دربندها سخت بود، اندر یک دیگر  
 ده، در میان آن کوهها حصاری کرده بود، که آنرا بد خواندندی  
 او ایمن آنجا در نشسته بودی. چون لشکری پیامدی گرداگرد آن  
 کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود،  
 روزگار بسیار برآمد. چون سپاه امین یافتندی يك شب شبیخون

۱۰۴ - ابوعلی بلعمی، ترجمه تاریخ طبری.



کردندی و خلقی را هلاك كردی و سپاه اسلام را هزیمت كردی و دیگر باره سلطان بصد جهد لشکر دگر باره گرد کردی و بفرستاده و بدین جملت بیست سال بماند و آن مردمان که در آن کوه بودند ، از دهقانان و دیگران ، همه متابع او بودند ، گروهی از تابع و گروهی از بیم ...»

از اینجا پیدا است که خرم دینان پس از جنبش سال ۱۶۲ نه سال بعد یعنی سال ۱۷۱ هجری باز شورش کرده اند و قیام دامنه دار آنم تحت رهبری بابک از سال ۲۰۱ آغاز و تا ۲۲۳ دستگاه خلافت را بخو مشغول داشته است .

### اصل و نسب بابک :

تحقیق درباره بابک کاری است بسیار دشوار ، زیرا در هر سند تاریخی که نامی از او برده شده با افترا و حتی دشنام همراه است این تهمت ها حتی از پدر و مادر او آغاز می شود .

ابن ندیم می نویسد : <sup>۱۰۵</sup> پدرش مردی از مردم مداین و روغن فروش بود به آذربایجان رفت و در دیه بلال آباد از روستای میمد جا گرفت و روغن درآوندی بر پشت می گرفت و در دیه های روستای میمد می گشت ، زنی اعور را دلباخته شد و این زن مادر بابک بود با این زن چندی بحرام گرد می آمد هنگامی با این زن از دیه بیرون رفته بود و ایشان تنها بودند و باده ئی داشتند که می خوردند . گروهی از زنان دیه بیرون آمدند و خواستند آب از سرچشمه ئی در جنگ بردارند و ناگهان صدای آدمهائی را شنیدند که به آهنگ نبطی زمزم می کردند آنها به صدا رفتند ایشان را با هم دیدند و برایشان تاختند عبدالله گریخت و موی مادر بابک را کشیدند و به دیهش بردند

۱۰۵ - ابن ندیم ، الفهرست ، ص ۴۰۶ .



رسوا کردند . سپس ابن ندیم از قول واقد گوید : « این روغن فروش نزد پدر این زن رفت و پدر آن دختر را بزنی به وی داد و بابك از او زاد . در یکی از سفرها که به کوه سبلان رفته بود کسی از پشت بر او حمله برد و وی را زخم زد او نیز بر او زخمی زد اما کشته شد . پس از مرگ وی مادر بابك کودکان مردم شیر میداد و مزد می ستاند تا اینکه بابك ده ساله شد . گویند روزی مادر بابك بیرون رفت و در پی پسر سی گشت و بابك در آن زمان گاوهای مردم را می چراند ، مادرش وی را زیر درختی یافت که خفته و برهنه بود و از هر موئی از سینه و سرش خون ریخته بود و چون بابك بیدار شد و برخاست دیگر خونی ندید ، انست که بزودی کار پسرش بالا می گیرد . »

خواننده وقتی این مطلب را می خواند فکر می کند که ساکنین یه بلال آباد از روستای میمد سرود نبطی می خوانده اند در حالیکه این موضوع درست نیست و آنان نمی توانند سرود یا آهنگ نبطی ها یعنی طوایف قدیمی عرب را که به زبان آرامی سخن می گفته اند بخوانند و اینطور استنباط می شود که ابن ندیم می خواسته تاکید کند که پدر بابك واقعا اهل مداین بوده و منظور او از این نوشته این است که پدر و مادر بابك آواز یا سرود نبطی می خوانده اند نه مردم یه بلال آباد و این مورد تأیید سایر مدارك تاریخی نیست .

در کتاب البدایه و النهایه آمده : <sup>۱۰۶</sup> « نژاد بابك از کنیزکی بود سوا . » در بیان الادیان <sup>۱۰۷</sup> اینطور نوشته شده : « پدر بابك مردی بود از ناحیه سواد که او را عامر بن احد می گفتند ، به ناحیه اردبیل افتاد و دهی که آن را عالو آباد می گفتند ، و زن يك چشمه لابه کار از آن ده

۱۰۶ - عمادالدین بن کثیر ، البدایه و النهایه ص ۲۸۲ و ۲۸۴ و ۲۸۵ جلد دهم  
اپ مصر .

۱۰۷ - ابوالمعالی محمد بن الحسین العلوی ، بیان الادیان ، باب پنجم ، ص ۶۱ .



زن کرد که نام او ماهرو بود . او را از این زن بابك آمد و يك پس  
دیگر و آن مرد مرد . بابك سازندگی آموخت و سرود خویش می گفت ،  
جوامع الحکایات درباره بابك چنین نگاشته :<sup>۱۰۸</sup> از معظما  
وقایع که در عهد معتصم افتاد خروج بابك خرمی بود و او زنی  
بود و خدای عزوجل را انکار کردی و به حلال و حرام ایمان نداشت  
و امر و نهی را حق ندانستی و گویند که او پدر و مادر پدید نبود  
مادر او زنی بود يك چشم از دیه ای آذربایجان و گفته اند  
مردی از نبطیان<sup>۱۰۹</sup> سواد عراق با وی بسفاح<sup>۱۱۰</sup> نزدیکی کرد و با وی  
از وی متولد شد و مادر او بکذیه او را پیروزدی ، تا آنگاه که به  
بلوغ رسید و یکی از مردم دیه او را با جارت گرفت تا ستوران او را  
بچرا بردی و گویند روزی مادر برای او طعام آورده بود . او را دید  
در زیر درختی خفته و موپهای اندام او پپای خاسته و از بن هر موی  
قطره خونی می چکد . . . . .

مؤلف مجمل التواریخ و القصص درباره بابك می گوید :<sup>۱۱۱</sup> بابك  
خرم دین به جانب آذربایجان برخاست و کارش نخست عظیم و بزرگ  
شد و اصل ایشان از روزگار قباد بود ، از مزدك بن بامدادان موبد  
موبدان قباد . . . . . چون نوشیروان ایشان را بکشت . پس مزدك را  
زنی بود نام او خرمه بنت فاده ، بروستای ری افتاد و مردم را دعوت  
کرد به دین مزدك و از آن پس خرمه دین خواندندشان و مزدکی  
بجای رها کردند و به عهد هارون الرشید قوت گرفتند و درین وقت

۱۰۸ - محمد عوفی ، جوامع الحکایات و لوامع الروایات ، ص ۲۵۸ .

۱۰۹ - نام طایفه ای است .

۱۱۰ - زنا .

۱۱۱ - نویسنده مشخص نیست ، مجمل التواریخ و القصص با حواشی و

توضیحات ، ملك الشعراء بهار ، تهران ۱۳۱۸ خاور ، ص ۳۵۳ .



بابك پرايشان مهترشد و جمعی بسیار بکشتند و کارش روزگاری بماند . . . .»

دینوری گوید: <sup>۱۱۲</sup> «مردم در نسب و مذهب بابك اختلاف کرده اند و آنچه بر من درست آمد و ثابت شد اینست که او از فرزندان مطهر بن - فاطمه دختر ابو مسلم بوده است و طایفه فاطمیه از خرمیه بوی منسوبند .» مقدسی بابك را زنازاده میداند و می نویسد: <sup>۱۱۳</sup> «گویند وی زنازاده بود و مادرش زنی يك چشم و تمهیدست از قریه های آذربایجان» و پیروان او را راهزنان و جنگجویان و مردمان پلید و شورش پژوهان و پیروان مذهب گمراه میداند .

مورخین حتی کوشیده اند بر حرامزادگی بابك دلایل عینی بیاورند» <sup>۱۱۴</sup> . . . از محمد بن عمران کاتب علی بن مر آورده اند که او گفت ابو الحسن علی بن مر از مردی حکایت کرد که گفت: ای ابو الحسن، به خدای که بابك پسر من است. گفت چگونه؟ گفت: من با ابن الرواد بودیم و مادر او زنی يك چشم بود و از خدمتگزاران ابن الرواد. و او خدمت من کرد و جامه های می شست . و من روزی بر او نظر افکندم و از دوری سفر و عزبیت بدو نزدیک شدم و پس از مدتی که از روی دور ماندم نزد من آمد و گفت آن روز که با من نزدیک شدی این پسر از آن زاد و بابك پسر من است .» <sup>۱۱۵</sup> ابن ندیم از قول واقد بن عمرو تمیمی که اخبار بابك را گرد آورده است گوید: <sup>۱۱۵</sup> «بابك در خدمت شبل بن منقی ازدی در دیهی بالای کوهی بود و چهار پایانش را نگاه میداشت و از غلامانش تنبور

۱۱۲- ابوحنیفه ، دینوری ، اخبار الطوال .

۱۱۳- مقدسی ، البدء والتاریخ ، (منسوب به ابن بلخی) ، جلد ششم ، ص ۱۱۵ .

۱۱۴- محمد جریر طبری ، الرسل والملوک .

۱۱۵- ابن ندیم ، الفهرست ، ص ۴۰۶ .



زدن آموخت. پس از آنجا به تبریز از عمال آذربایجان رفت و دو سال نزد محمد بن روادزدی بود. سپس نزدیک مادر بازگشت و نزد وی ماند و در این هنگام هجده ساله بود.

از نوشته‌های اکثر مورخین نوعی غرض محسوس است زیرا مشتاقند که اصل و نسب «پست» و یا «نانجیب» و «حرامزاده» بابک را تاکید نمایند، ولی از لابلای مطالب درج شده کتب مسائلی چند هم بچشم می‌خورد مثلاً طبری<sup>۱۱۶</sup> در باره طفولیت و شروع فعالیت بابک می‌نویسد که: بابک با شروین بن ورجاوند سردار نهضت ملی طبرستان ملاقات و گفتگو کرده است. از آن گفتگو اگر حقیقت داشته باشد می‌توان چنین استنتاج کرد که بابک از اشراف قدیمی محلی و اسلاف او از دهقانان بوده‌اند و یابیه گفته ابن ندیم<sup>۱۱۷</sup> دیه یلال آبک روستای میمه زادگاه بابک است و در همین جا خاطر نشان می‌سازد که والدین بابک سرودهای نبطی می‌خوانده‌اند.

ابن ندیم و عوفی چیزی در مورد عبدالله برادر بابک نمی‌گویند فقط در مورد پدرش اینطور مشخص می‌کنند که اهل مداین بوده جایی که برویرانه‌های آن شهر بغداد بنا شده است.

آنچه از خلال سطور تواریخ برمی‌آید بابک فرزند مردی روغن فروش بوده که در دوره نوجوانی شبانی می‌کرده است. این مسأله حائز اهمیت است که بسیاری از متفکران و مبارزان در دوران جوانی شبان بوده‌اند. ابومسلم سردار ملی در کودکی شبانی می‌کرده است. درباره رابطه این کار با تفکر می‌شود گفت که چوپانی در مقام مقایسه با کارهای مشابه این امتیاز را دارد که شبان می‌تواند در ضمن کار

۱۱۶- محمد جریر، طبری، الرسل والملوک.

۱۱۷- ابن ندیم، الفهرست ص ۴۰۶.



اندیشه خود را در زمین و زمان جولان دهد و تحرك دائمی او در کوه بلند و چشم انداز دشت گسترده افق اندیشد و تخیلش را می گشاید او توفیق آن دارد که شام و سحر در هوایی صاف رفت و آمد ستارگان را بنگرد و در ارتباط آن بازندگی آدمی تامل کند<sup>۱۱۸</sup>

آیا تصادف بابك جوانی شبان را نزد جاویدان پیشوای خرم دینان آورده؟ یا رویدادی دیگر؟ و در این میان نقش مادر بابك چه بوده، که توانسته با جامه شوئی فرزند به شبانی رساند و استعداد و قدرت تفکر او را چنان پیروورد که جاویدان قدرت فکری او را فوراً درك کند و بابك را ندیم و همدم خویش سازد. از نوشته های محققین درمی یابیم که در این زمان هنوز کتابهای مزدکی وجود داشته ولی آیا بابك از آنها استفاده نموده! و یا جاویدان با آئین مزدك آشنائی داشته! مدرکی در دست نیست. فقط در بیان الادیان<sup>۱۱۹</sup> اینطور نوشته شده: زمانیکه زندگی در اردبیل بر بابك و مادرش تنگ شد راهی منطقه ای دیگر شدند. . . . دهی که متعلق به محمد بن داوود الازدی بوده و بقول نویسنده اهل آن ده مزدکیان و خرم دینان بوده اند. و رئیس ایشان جاودان بن شعرك (باید همان جاویدان بن شهرک باشد) نام بود. بابك خربزه می فروخت رئیس از او خربزه خرید اولختی تنبور زد و سرود گفت رئیس را خوش آمد و او را نزد خود نگاه داشت و ضمان همه چیز او شد، حتی شاید عقیده اش.<sup>۱۲۰</sup>

۱۱۸- بقول کانت دو چیز روح را به اعجاب می آورد یکی آسمان پر ستاره بالای سر ما و دیگر قانون اخلاقی در درون ما.

۱۱۹- ابوالمعالی محمد بن الحسین علوی، بیان الادیان، ص ۶۱.

۱۲۰- نهضت بابك بیست و دو سال، مبارزه ابو مسلم هشت سال، قیام سنباد هفتاد روز، شورش استاذسیس يك سال، مخالفت و مقاومت مقنع چهارده سال و طغیان مازیار از زمان آشکار شدن بر علیه دستگاه خلافت فقط یکسال دوام داشت.



## شخصیت بابک

بابک را به حق باید بزرگترین قهرمان چهره تاریخ مبارزه های استقلال طلبانه و نهضت های مقاومت ایرانیان در برابر سلسله اعراب دانست و این تنها به دلیل طولانی بودن مبارزه نیست ، بلکه بیشتر بمناسبت اصالت نهضت اوست . زندگی و شرح حال او فوق العاده جالب و واقعی است همسنگ افسانه . بابک از میان مردم ساده و زحمتکش برخاست و روحی سرشار از عشق و وطن داشت از جور و ستم اعراب و کارگزاران آنها بتنگ آمد ، و فقط بخاطر آزادی از یوغ بیگانه می جنگید . مبارزه او در لفافه اصل عقیدتی اش دور از هرگونه شائبه جاه طلبی و مقام پرستی بود و چون مبارزترین بود عرب گرایان و مزدوران پیش از هرکس بر او تاختند و با انواع تهمت و افترا چهره او را چون تبه کاران خون آشام مجسم نموده اند و در مقام متعادل تر او را در ردیف سایر دلاوران<sup>۱۲۱</sup>

و مبارزان آورده اند .  
 افتراها بقدری جوراجور هستند که وقتی مورخی چون طبری<sup>۱۲۲</sup> می نویسد که بابک لکنت زبان داشت نمیتوان دریافت که آیا واقعاً اینطور بوده ! یا اینهم از جمله تهمت هاست .

۱۲۱- نام بابک غالباً در ردیف ابو مسلم و مازیار و افشین آمده که البته ابو مسلم خراسانی با همه دلاوری و عظمت تاریخی مرتکب این اشتباه بزرگ شد که حکومت را از چنگ امویان بیرون آورد و به عباسیان سپرد که با سفاکی و ستم از سلف خود اعاده حیثیت کردند و اما مازیار گرچه مبارزی است ارزنده ولی بدلائلی با بابک در یک ردیف نمی تواند باشد و در مرحله بعد نام بابک را با افشین در یک ردیف قرار دادن دشنامی است برای او زیرا اغلب بیهوده نام افشین در ردیف رزمندگان راه وطن آمده است .

۱۲۲- محمد جریر طبری ، الرسل والملوک .



بلعمی گوید : <sup>۱۲۳</sup> « بابك مردی بود که خرم‌دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زنادقه بود و اندر آن هیچ مقالت نبود جز دست بازداشتن از مسلمانی و حلال داشتن تبیذ و زنا و خواسته و هرچه به مسلمانی اندر حرام بود او حلال کرد و بر مردمان و مرصانع را . . . انکار کرد . »

بقول برخی از نویسندگان معلوم نیست مذهب بابك قبل از

آشنائی با جاویدان چه بوده !

عوفی می‌نویسد : <sup>۱۲۴</sup> « بابك با زن جاویدان عشقبازی آغاز کرد تا زن را صید خود کرد » و در جای دیگر آورده : <sup>۱۲۵</sup> « آن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او و پس از او کی نشان داده است » و ابوالمعالی محمد بن الحسین العلوی <sup>۱۲۶</sup> می‌نویسد که « بابك بسیار ملیح بود و نیکور و خوش آواز » .

در الفهرست آمده <sup>۱۲۷</sup> : « زن جاویدان به بابك شیفته بود و

بابك نهانی با او می‌آرمید »

اسفرائینی می‌نویسد <sup>۱۲۸</sup> : « همه مخرمات را حلال می‌داشت » . . .

و در البدایه و النهایه آمده <sup>۱۲۹</sup> : « و این ملعون در مدت ظهور

خود که بیست سال طول کشید ۲۵۵۵۰۰ هزار مسلمان کشت » .

۱۲۳- محمد جریر طبری، الرسل والملوك .

۱۲۴- محمد عوفی ، جوامع الحکایات ولوامع الروایات ، ص ۲۵۸ .

۱۲۵- همین کتاب ، ص ۲۵۹

۱۲۶- ابوالمعالی محمد بن الحسین العلوی ، بیان الادیان ، باب پنجم ، ص ۶۱

۱۲۷- ابن‌الندیم ، الفهرست ، ص ۴۰۷ .

۱۲۸- اسفرائینی ، ابوالمظفر ، التبصر فی الدین ، ص ۸۰ .

۱۲۹- عمادالدین بن‌کثیر ، البدایه و النهایه ، ص ۲۸۵ .



خواند میرگوید: <sup>۱۳۰</sup> «و این بابك مردی ملحد پیشه بود ...  
و به زعم او اکثر محرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود ...»  
در جای دیگر آورده: «جمعی کثیر متابعت آن شریر ...»  
در کتاب البدء و التاريخ <sup>۱۳۱</sup> که منسوب به ابن بلخی نیز  
می باشد اینطور در مورد بابك نگاشته: «... و خود (بابك) با مادر  
و خواهر و زنش (مادر و خواهر و زن سهیل بن سنیاط، حاکم ارمنستان)  
در برابر وی گرد آمده بود و این ملعون (بابك) هرگاه مردم را یا  
زنا نشان برده میکرد با ایشان همین کار را روا می داشت». در اکثر  
کتب او را با ذکر «ابن ملعون سرکشی کرد و شهرها و مردم را تباه  
کرد» <sup>۱۳۲</sup> و یا «وی زندیق ناپکار بود» <sup>۱۳۳</sup> و یا او را «پلید و پست فطرت»  
و «غارتگر» و دشمن «دین و لعنة اله» <sup>۱۳۴</sup> و زمانی جماعتش را  
«سگان حرامزاده» خوانده اند. <sup>۱۳۵</sup>  
اما مورخان با همه نسبتها نتوانسته اند گاهی اوقات از بیان  
صفات نیک او در گذرند. ابوالفلاح عبدالحی بن عماد گوید <sup>۱۳۶</sup>: «بابك  
پرتوان و سخت گوش و سختگیر و چنان برد بار بود که کسی مانند  
او نبود». و از قول خلیفه در مورد او می نگارند که: «بابك مردی  
جلد و قوی است و در کارهای جنگ و لشکرکشی نظیر ندارد». <sup>۱۳۷</sup>

۱۳۰- خواندمیر، حبیب السیر، جلد دوم، ص ۲۶۳.

۱۳۱- مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۱۳۲- عبدالحی ابوالفلاح، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۹.

۱۳۳- ذهبی، شمس الدین ابو عبداله، دول الاسلام.

۱۳۴- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۳۱۵.

۱۳۵- نظام الملك، سیاست نامه، ص ۳۶۵.

۱۳۶- همان کتاب شذرات الذهب، ص ۵۱ ج ۲.

۱۳۷- عوفی، محمد، جوامع الحکایات و لوامع الروایات.



در سیاست نامه<sup>۱۳۸</sup> چنین نوشته شده است: «معتصم را سه فتح برآمد که هر سه قوت اسلام بود یکی فتح روم، دوم فتح بابل، سوم فتح مازیارگبر. اگر از این سه فتح یکی برنیامده بودی اسلام تباه شده بود.» این نوشته می‌رساند که چقدر قیام بابل مهم و حائز اهمیت بوده است.

مورخی<sup>۱۳۹</sup> دیگر آورده است: «بابل در دل‌های مردم جای بزرگ داشت و کاروی بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد و مردم را منقلب سازد». خصوصاً اینکه مورخ این مطلب را بلافاصله پس از عبارت «چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد» آورده است. و باز گفته خلیفه به افشین «که به جنگ رو و مپندار که من و سپاه من از بابل بازگردیم و تا بابل زنده باشد دست از وی برداریم و ترا جز آن کار نیست».<sup>۱۴۰</sup> دلیل عظمت کار بابل است. در مورد میخواری بابل باز وقایع نگاران داد سخن داده‌اند. طبری می‌نویسد: «بابل در میدان جنگ نشسته بود و باده میخورد».

و دیگری گوید: «در شب گذشته شدنش می‌خورده بود»<sup>۱۴۱</sup> اگر این موضوع حقیقت داشته باشد تا حدی میتوان پذیرفت واقعی که مورخین به باده‌خواری بابل استناد کرده‌اند بابل در حالتی اضطراری قرار گرفته بوده است که ناگزیر وسیله‌ای برای

۱۳۸- خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ص ۳۶۶.

۱۳۹- مسعودی، مروج‌الذهب، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص

۴۶۸ تا ۴۷۲.

۱۴۰- محمد جریر طبری، الرسل والملوک.

۱۴۱- همان کتاب، الرسل والملوک.

۱۴۲- عمادالدین بن کثیر، البدایه والنهایه، جلد دهم، ص ۲۸۵.



فراموشی و گریز از دانستن ماوقع پیدا کرده است. در هر دو مرحله بابك جلوی خویش سدی می بیند غیر قابل شکست وقتی دست بسته درید دشمن است باید دست آویزی برای پشت پازدن به آنان بیابد و این بهترین دهن کجی است.

مورخین اکثراً بر جنبه خونریزی کار بابك زیاد تکیه کرده اند اعتماد السلطنه گوید: <sup>۱۴۳</sup> «شماره کسانی که در ظرف بیست سال بدست اتباع بابك کشته شدند به دویست و پنجاه هزار و پانصد تن رسید».

مسعودی <sup>۱۴۴</sup> می نویسد: «آنچه بابك در مدت بیست و دو سال از سپاهیان مامون و معتصم و اسیران و سران و دیگران از سایر طبقات مردم کشت، کمترین شماره ای که کرده اند پانصد هزار است و بیش ازین هم گفته اند و شماره آن ممکن نیست».

ابن خلدون می نگارد <sup>۱۴۵</sup>: شماره کسانی که بابك در بیست سال کشته بود صد و پنجاه هزار بود و چون بابك شکست خورد شماره کسانی که از او نجات یافتند تنها از زن و بچه هفت هزار و ششصد بود

فصیحی خوافی گوید: <sup>۱۴۶</sup> «چهار کس اندر زمان اسلام که بر دست هر چهار هزار هزار مردم زیادت بقتل آمده اند، اول ابومسلم، دوم حجاج بن یوسف، سوم بابك الخرمی، چهارم برقی» <sup>۱۴۷</sup>

۱۴۳- معتمد السلطان صنیع الدوله، منتظم ناصری، جلد يك، ص ۸۹.

۱۴۴- مسعودی، التنبیه والاشراف، صفحات، ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸.

۱۴۵- ابن خلدون، العبر.

۱۴۶- فصیحی، مجمل فصیحی، ۲۸۳ تا ۲۹۵.

۱۴۷- مراد صاحب الزنج است.



طبری و ابن اثیر شماره کسانی را که بابک در مدت قیام خود کشته است دو یست و پنجاه و پنجهزار و پانصد تن نوشته‌اند. در این باره باید گفت که بابک بالشگر خلیفه در سرزمین خود می‌جنگیدند، در بغداد و شماره تازی و غیر تازی را که در نهضت بابک کشته‌اند بین ۱۵۵ تا ۵۰۰ هزار نوشته‌اند. بدون تردید این ارقام اگر مبالغه‌آمیز نباشد، هم شاید سپاهیان خلیفه است و هم کسان دیگری که به نحوی از انحاء در زدوخوردها کشته شده‌اند. این دو رقم در هیچیک از تواریخ از یکدیگر تفکیک نشده و برای بزرگ‌تر جلوه دادن گناه خونریزیهای بابک غالباً بدین ترتیب، «بابک فلان قدر از مسلمانان را کشت و مثله کرد»<sup>۱۴۸</sup> نوشته‌اند.

باید گفت وقتی جنگ بی‌امان در گرفت دیگر نمی‌توان دشمن را به دو گروه خوب و بد تقسیم کرد. در میدان نبرد دشمن، دشمن است مهم نیست که در دل او چه می‌گذرد؟ این ضابطه خوبی نیست اما هر نقصی در آن باشد صرفاً ناشی از ماهیت جنگ است نه از منش جنگاور.

در نتیجه شاید بتوان علیرغم اکاذیب و اتهاماتی که وقایع نگاران به سراپای بابک می‌ریزند که از یک سو دلیل عظمت کارش و از سوی دیگر نشانه بی‌منطقی مخالفانش می‌باشد، چهره واقعی این رهبر نهضت آزادی‌خواهی را آنچنانکه بود، شناخت.

### منطقه فرمانروائی بابک

سرزمینی که خرم‌دینان در اوج قدرت خویش تحت رهبری بابک در آن فرمانروائی میکردند و آئین خویش را تبلیغ و گسترش می‌دادند منطقه وسیعی بود در شمال غربی ایران امروز که قسمتی از آن اکنون در آذربایجان ایران و بخشی دیگر در آن

۱۴۸- طبری، ابن‌اثیر، مسعودی، فصیح‌خوافی و اعتمادالسلطنه.



سوی رود ارس است که در قدیم به اران معروف بود .  
 اقوامی از نژاد آریائی از زمانهای بسیار قدیم در این  
 سرزمین سکنی گرفتند . ایرانیان به این اقوام آلان و آلاتی گفته اند  
 و این کلمه در زبانهای اروپائی قدیم مخصوصا به زبان یونانی  
 آلبان و سرزمین آنها آلبانیا ضبط شده است ، این لفظ در زمانهای  
 بعد اران نوشته شده و در کتب تازی اران نگاشته شده است که  
 بعدها اران با تشدید آمده است .

اروپائیان به سواحل جنوب غربی دریای آدریاتیک در زمان  
 جدید آلبانی گفتند . این طور بنظر میآید که در زمان بابک  
 سرزمین اران منطقه بوده که شهر دربند در شمال شرقی آن ،  
 شهر تفلیس در مغرب ، و رود ارس در جنوب و جنوب غربی آن  
 واقع بوده است . در زمانهای بعد اران را شامل سرزمینی در میان  
 شروان و آذربایجان ایران یعنی ناحیه ای میان دو رود ارس و  
 کور می دانستند . پایتخت آن قبل از اسلام شهر «کولک» بوده که  
 اعراب بآن «قبله» گفته اند و بزرگترین شهر قفقاز می دانستند .  
 در زمان بعد حاکم نشین اران شهر «پیروزآباد» منتقل شد که ارمینان  
 به آن «پرثو» می گفتند و تازیان آن را «بردع» و «بردعه» گفته اند . این  
 شهر در کنار رود «ترتر» یا به عربی «ثرثور» ساخته شده بود و  
 در نزدیکی جائی بود که امروز این رود به رود کور می ریزد . تا قرن  
 چهارم هجری در اطراف بردعه هنوز به زبان ارانی سخن می گفتند .  
 دین ترسایان در این سرزمین هنوز رایج بود و در شهر شابران که  
 ویرانه های آن اینک تقریبا در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی شهر  
 قبه است در شهر قبه است در شهر شکی امروز که نوخا می گویند  
 بیشتر مردم از ترسایان بودند .<sup>۱۴۹</sup>



عثمان بن عفان در زمان خلافت خویش سلمان بن ربیعہ باهلی را مامور گشودن اران نمود و پای تازیان به این سرزمین باز شد. تاریخ نخستین سکه بدست آمده از تازیان در اران سال ۹۰ هجری را نشان می‌دهد.

خلفای عباسی سرزمین اران را با نواحی دیگری که در قفقاز گشوده بودند یکی کردند و آن را ارمیتیه نامیدند.<sup>۱۵۰</sup> بزرگترین شهر آن بردعه بود که بیشتر حاکم‌نشین این منطقه بشمار می‌رفت. پیش از اسلام خاندانی از آلانیان در این سرزمین پادشاهی داشتند که منقرض شده و جای آنان را خاندانی ایرانی بنام مهرگان که بدین ترسا گرویده بودند تا پایان قرن ششم در این منطقه حکمرانی داشتند. جانشینان ایشان را در دوره اسلامی «ایران‌شاه» می‌گفتند اینان همسایه پادشاهان شروان<sup>۱۵۱</sup> بودند که لقب «شروانشاه» داشتند.

مرکز قیام بابک در اطراف قلعه البذ<sup>۱۵۲</sup> یا «البذین»<sup>۱۵۳</sup> بود که پس نشان دادن يك صحنه آزمایشی در ۱۹۲<sup>۱۵۴</sup>، دستگاه خلافت را از ۲۰۱ هجری<sup>۱۵۵</sup> به بعد بخود مشغول داشت. در مورد منطقه بذ یا قوت می‌نویسد:<sup>۱۵۶</sup> «در آنجا محمره

۱۵۰- منظور همان ارمنستان است.

۱۵۱- ناحیه شروان در میان رود کور و دریای خزر بوده است.

۱۵۲- یا قوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۳.

۱۵۳- بذین به صیغه تشبیه (دوبند) شاید دو آبادی نزدیک به یکدیگر در

این منطقه باین نام بوده است.

۱۵۴- طبری ردیف ۳ ص ۷۳۲ و نیز ابن اثیر جلد ۶، ص ۶۸.

۱۵۵- طبری ردیف ۳، ص ۱۰۱۵ و مسعودی، مروج الذهب، جلد ۷، ص ۱۲۳

و نیز ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، جلد ۶، ص ۱۱۱.

۱۵۶- یا قوت، معجم البلدان، جلد ۲، ص ۶۳.



معروف به خرمیه آشکار شدند و بابك از آنها بیرون آمد - «  
و باز در جای دیگر می آورد: <sup>۱۵۷</sup> بد ناحیه ای بین آذر بایجان  
و آران بوده که بابك خرمی در آن می زیسته است و رود ارس  
پهلوی آن می گذرد. و در جای دیگر با ذکر کلمه ابرشتویم گوید: <sup>۱۵۸</sup>  
«بفتح و سپس سکون و پنج راء و سکون شین و فتح تا و کسرو او و با  
ساکن ، کوهی در بد از قلمرو موقان در نواحی آذربایجان ک  
بابك خرمی در آنجا بود.»

یعقوبی گوید: <sup>۱۵۹</sup> «اهالی شهرها و استانهای آذر بایجان مردمی  
بهم آمیخته اند از عجمهای کهن (آذریه) (جاودانیه) اهالی شهر  
«بد» که بابك در آن بود سپس چون فتح شد عرب در آن منزل  
گزیدند.»

و در جای <sup>۱۶۰</sup> دیگر در مسافات آذر بایجان گوید: «اردبیل  
نخستین شهر است که از شهرهای آذر بایجان می بینید و از اردبیل  
تا برزند از توابع آذربایجان سه روز راه است و از برزند تا شهر  
ورثان از توابع آذربایجان و از ورثان تا بیلقان و از بیلقان تا  
شهر مراغه که مرکز آذربایجان بالا است.» از این جا پیدا است که  
برزند بر سر راه مراغه به اردبیل بوده است.

یاقوت از قول مسعر شاعر عرب گوید: <sup>۱۶۱</sup> «در بد جائیست  
که نزدیک سه جریب مسافت دارد و گویند در آن جایگاه مردی است

۱۵۷ - ایضاً ، یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۱ ص ۵۲۹-۵۳۰ .

۱۵۸ - همان کتاب ، معجم البلدان ، ص ۵۲۹-۵۳۰ .

۱۵۹ - یعقوبی ، البلدان ، طبع نجف ، ص ۳۸ .

۱۶۰ - همان کتاب ، البلدان ، یعقوبی ، ص ۳۷ .

۱۶۱ - یاقوت ، معجم البلدان جلد اول ص ۵۳۰ و نیز سفرنامه ابن فضلان

ترجمه ابوالفضل طباطبائی .



که هیچ نیازمندی که از خدا حاجتی خواسته بر نمی خیزد مگر حاجتش برآورده شود و در آن پرچمهای سرخ جامگان که به خرمیه معروف هستند برافراشته می شود و از آن بابك خروج نمود و در آن انتظار مهدی را دارند . در زیر آن نهر آبی است که اگر شخص مبتلا به تبهای کهنه در آن شستشو کند آن مرض از او خارج می شود . در یکطرف آن نهر ارس قرار دارد . در کنار رود انار خوب دارد که در همه جهان مانند آن نیست و انجیر نیکو . انگورهای آن در تنورها خشک می شود برای آنکه آنان آفتاب ندارند و بخاطر زیاد بودن ابرها هرگز آسمان نزد آنان صاف نمی شود . آنان کمی گوگرد دارند که آترا بصورت قطعه های کوچک در آب می بیند و زنان و دختران اگر از آن آب بخورند فربه می شوند . «

در المسالك والممالك<sup>۱۶۲</sup> این آبادیها را از اردبیل تا بند جایگاه بابك ذکر کرده « از اردبیل تاخش<sup>۱۶۳</sup> هشت فرسنگ و از آنجا تا برزند شش فرسنگ . برزند ویران بود و افشین آنرا آباد کرد . از برزند تا سادراس که نخستین خندق افشین آنجا بود دو فرسنگ ، از آنجا تا زهرکس که خندق دوم افشین بود دو فرسنگ . از اینجا معلوم می شود که از اردبیل تا بند ، شهری که مقر بابك بوده بیست و یک فرسنگ راه بوده است .

بخش<sup>۱۶۴</sup> و برزند هر دو در شمال غربی اردبیل سر راه موقان واقعند و چنین می نماید که ناحیه بند همان ناحیه جنوبی موقانست که رود ارس در آن جاریست .

کسروی<sup>۱۶۵</sup> می نویسد : « شهر بند که سپس بجهت خروج بابك

۱۶۲ - ابن خرداد به ، المسالك و الممالك .

۱۶۳ - بضم خاوسکون شین .

۱۶۴ - خش اکنون به کشا معروف است .

۱۶۵ - کسروی ، شهریاران گمنام ، ص ۱۴۹ .



خرمی در آنجا معروف گردید در کنار رود ارس از اینسوینها بود و اکنون جایگاه درست آن پیدان نیست ، از روی تحقیقی که کرده ایم در خاک قرچه داغ کتونی در شمال و بالا سر شهر اهر اندکی مایل بشرق نهاده بوده است »

در صورالاقالیم<sup>۱۶۶</sup>، برزند<sup>۱۶۷</sup> جزو شهرهای آذربایجان آمد و مسافت از برزند تا اردبیل را ۱۵ فرسنگ نوشته شده و در جای دیگر<sup>۱۶۸</sup> گوید حد ایران از بابالابواب<sup>۱۶۹</sup> تا تفلیس است . سپهر می نگارد : زبان آذربایجان و ارمنستان و الران فارسی و تازیست بجز آنکه مردم دیبل و حوالی آن بزبان ارمنی سخن میگویند و نواحی بردعه زبانشان الرانی است و پولهای آذربایجان و الران و ارمنستان همه زر و سیم است .

ابن الفقیه می نویسد<sup>۱۷۰</sup> «وی (معتصم) را سه فتح بزرگ بهم دست داد . . . از آنجمله بود بایک که لشگریانرا شکست داد و از سپاهیان کاست و سرکردگان را کشت و شهررا ویران کرد و دلهای مردم را از بیم و هراس پرکرد و او را اسیر کردند و کشتند » . در جای دیگر درباره آذربایجان گوید<sup>۱۷۱</sup> : «برزند قریه ای بود و افشین در جنگ بایک آنجا را لشکرگاه ساخت و دژی ساخت و ساختمان کرد . . . خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمرانی ارمنستان و

۱۶۶ - استخری ، صورالاقالیم .

۱۶۷ - در فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد ۴ ، ص ۸۷ درباره برزند چنین آمده است « نام یکی از دهستانهای پنج گانه شهرستان اردبیل » .

۱۶۸ - همان کتاب صورالاقالیم .

۱۶۹ - دربند .

۱۷۰ - ابن الفقیه ، البلدان .

۱۷۱ - همان کتاب ، البلدان .



ذریبایجان یافت و دژهای باروها و شهرهای آنجا را ساخت و لشکر بسیار در آنجا فراهم آورد و چون بایک در ارمنستان پیدا شد مردم آنجا گریختند و فرود آمدند و به دژها پناه بردند. ابن‌الفقیه برزند بد را از شهرهای آذربایجان میداند.

در مورد طبرستان گوید: «... پیوسته بدیلم و قزوین باب‌الابواب و شهرهای بایکست و مردم آنجا «مستامنه» اند، اگر مسلمانان را نیرومند ببینند با ایشانند و اگر دشمن را نیرومند یابند با ایشانند و پس از آن جایگاه کوهیست که پیوسته بقزوین شهرهای بایکست و نزدیک بیست فرسنگست.»

ابن حوقل گوید: <sup>۱۷۲</sup> «حد سرزمین الران از پائین رودارس است که در کنار آن شهر ورثانست و در سمت راست ورثان نزدیک رود برزندست و راهی که از بردعه به برزعه میرود. پس از آن باردبیل میانه و خونج و زنجان میرود.» و در مسافت راههای آذربایجان می نویسد: از ورثان تا بلخاب هشت فرسنگ. و از بلخاب تا برزند که شهریست نزدیک بیلقان هفت فرسنگ و از برزند تا اردبیل پانزده فرسنگ راهست.

مقدسی می نویسد: <sup>۱۷۳</sup> برزند از شهرهای آذربایجان است ورثان و موقان و میمند و برزند را باهم نام می برد و گوید: <sup>۱۷۴</sup> برزند شهر خردیست و بازارگاه ارمنیانست و بندرگاه این ناحیه جای خوش آب و هوای سازگاریست.

در حدود العالم آمده: <sup>۱۷۵</sup> «برزند شهریست خرم و آبادان و با بهای روان و کشت و برز بسیار و از وی جامه قطیفه خیزد، موقان

۱۷۲ - ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶.

۱۷۳ - مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۷۵.

۱۷۴ - همان کتاب، احسن التقاسیم، ص ۳۸۷.

۱۷۵ - مولف مشخص نیست حدود العالم من المغرب الى المشرق، ص ۱۵۹.



شهریست و مراو راناحیتیست بر کران دریانهاده و از ناحیت موقان دو شهرک دیگر هست که هم بموقان باز خوانند ، و رثان شهریست بانعمت بسیار و از وی زیلوها و مصلی نماز خیزد و این شهرها همه . . . از آذربادگانست .»

حمداله مستوفی می نویسد : <sup>۱۷۶</sup> «دژشیدان که مقابل بابک خرم دین بوده در کوه اردبیلست بجانب جیلان .»  
بنابه قول نویسنده کتاب تاریخ تبریز : <sup>۱۷۷</sup> «تختگاه بابک در قلعه بند در نزدیک هشتاد سر بوده ، هشتاد سر <sup>۱۷۸</sup> کوهی است ، سخت به ناحیه یافت .» یافت در حال حاضر از دهستانهای پنجگانه بخش هوراند شهرستان اهر است که از مشرق محدود به اردبیل است شهر بند در نواحی قرچه داغ (ارسباران) در نزدیکی رود ارس واقع بوده است .

از قراین میتوان دریافت که حیطة قدرت یابک از سوی جنوب به اردبیل و مرند ، از مشرق به دریای خزر و ناحیه شماخی و شروان از شمال به دشت موقان (مغان) و کرانه رود ارس و از مغرب به نواحی جلفا و نخجوان و مرند رسیده است . جایگاه اصلی وی قسمت شمال کوهستان سبلان بوده که بواسطه سردی هوا و صعب العبوری راهها مدت مدیدی کسی برایشان دست نمی یافت . بدین گونه ناحیه بند و شهر بند و کوهستان بند یا بدین درخاوردشت موقان نزدیک ناحیه طالش کنونی و در مجاورت کرانه های باختری دریای خزر بوده است .

۱۷۶ - مستوفی ، حمدالله ، نزهة القلوب ، ص ۱۵۶ .

۱۷۷ - نادر میرزا ، تاریخ تبریز ، ص ۱۸-۳۱ و نیز تاریخ مذاهب اسلام ،

ص ۴۰۷-۴۰۸ .

۱۷۸ - در تداول مردم آف را هشته سر می گویند .



قطعا خرم‌دینان منحصر به پیروان بابك در آذربایجان نبوده‌اند بلکه در نواحی دیگر ایران مخصوصاً در مرکز و اطراف اصفهان<sup>۱۷۹</sup> و سرزمین جبال<sup>۱۸۰</sup> و ناحیه نهاوند و همدان وری و کاشان و قم و سمنان و دامغان و قزوین پراکنده گشتند، علی‌الخصوص همدان یکی از مراکز مهم خرم‌دینی بوده است. در حقیقت باید گفت ایتان در سراسر ایران گسترده بوده‌اند و محل زندگی آنان بیشتر در روستاها و در پناه موانع طبیعی بوده است و هرگاه فرصتی دست میداد خروج میکردند.

در باره منازیر گوید: چون بر معتصم بیرون آمد همه مسلمانان را از کار بازداشت و بجایشان زردشتیان و خرم‌دینان را گذاشت و بر مسلمانان امیر کرد و ایشان را گفت مسجدها را ویران کنند و نشانه اسلام را از میان بردارند و این نشانگر تفرقه خرم‌دینان در طبرستان است.

ابن‌الندیم گوید:<sup>۱۸۱</sup> «برخی از مردم بومسلمیه را خرم‌دینیه می‌نامند و گویند گروهی از ایشان در بلخ هستند.»

مسعودی می‌نویسد<sup>۱۸۲</sup> «در باره جاودانیه که پیروان جاودان بن شهرک خرمی استاد بابك بودند در کتاب خود «فی المقالات فی اصول الدیانات» و در کتاب «سیر الحیات» گفته‌ام که آئین‌های خرمیه و کوزکیه و کوزک شاهیه و غیره در خاک اصفهان و برج<sup>۱۸۳</sup> و کرج

۱۷۹ - مخصوصاً یعقوبی از روستاهائی در اصفهان نام میبرد که در آن خرم‌دینان زیست میکرده‌اند و گوید خرم‌دینان و کردها در روستای فیهمان سکونت دارند (یعقوبی البلدان، ص ۵۰).

۱۸۰ - سرزمین میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان و خوزستان.

۱۸۱ - ابن‌الندیم، الفهرست، ص ۴۰۸.

۱۸۲ - مسعودی، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۳۶.

۱۸۳ - بضم اول و سکون دوم و سوم از روستاهای اصفهان بوده است.



ابی دلف<sup>۱۸۴</sup> و ز زین<sup>۱۸۵</sup> یعنی ز زمعل<sup>۱۸۶</sup> و ز زابودلف و روستای  
 ورسنجان و قسم و کوزشت<sup>۱۸۷</sup> از سرزمین صمیره<sup>۱۸۸</sup> از مهرجان قذق<sup>۱۸۹</sup>  
 و بلاد سیروان<sup>۱۹۰</sup> و اریوجان<sup>۱۹۱</sup> ماسبندان و همدان و مناه کوفه و ماه  
 بصره و آذربایجان و ارمینیه و قم و کاشان وری و خراسان و نواحی  
 دیگر ایران بوده اند .

در سفرنامه ابودلف شرحی از مشاهدات ابودلف که به سرزمین-  
 های مختلف سفر کرده نوشته شده : « در بدین مکانی به مساحت سه  
 جریب دیدم . میگویند این محل قدمگاه «موقف رجل» مردی می باشد  
 و هر کس در آنجا بایستد و از خدا چیزی بخواهد دعایش مستجاب  
 می شود . در بدین پرچمهای سرخ پوشان معروف به خرمیه برافراشته  
 شد و بابك از آنجا برخاست . و نیز در این مکان انتظار ظهور مهدی  
 را دارند . »<sup>۱۹۲</sup>

- ۱۸۴ - کره فارسی شهری در میان راه همدان به اصفهان و به این مناسبت  
 کرج ابودلف گفته اند که ابودلف قاسم بن عیسی بن ادریس از کارگزاران بنام دربار  
 عباسی از این شهر برخاسته است . نام کنونی این منطقه « کرهرود» میباشد .
- ۱۸۵ - صیغه تثنیه نام دو روستا یکی در سرزمین لالستان در میان اصفهان  
 و کوهستان لرستان و دیگری در ناحیه همدان .
- ۱۸۶ - معقل نام پسر ابودلف و کسی بود که خراج و مالیات این منطقه را  
 به مقاطعه گرفته بود .
- ۱۸۷ - در منطقه خرم آباد قصبه ای بنام کوهدشت موجود است که باید  
 ظاهراً همان کوزشت باشد .
- ۱۸۸ - شهری میان جبال و خوزستان در خاک مهرجان قذق در لرستان امروز  
 که مختصر آبادی از آن باقیست در بعضی منابع صیمره بدین ترتیب نیز آمده  
 است (صیمره) .
- ۱۸۹ - ناحیه ای در حدود خرم آباد کنونی می باشد و معرب کلمه «مهرگان  
 کد یا کدغ» فارسی است ، یاقوت جلد ۴ ، ص ۶۹۸ .
- ۱۹۰ - شهری در سرزمین جبال و حاکم نشین سرزمین ماسبندان بوده است .
- ۱۹۱ - بر سر راه حلوان به همدان در دشت واقع بوده است .
- ۱۹۲ - ابودلف مسعر بن المهلهل الخزر جی ، سفرنامه ، ترجمه ابوالفضل  
 طباطبائی ص ۴۶-۴۷ .